

هولوکاست به دیده تردید

پرسش هایی پیرامون بازنگری در هولوکاست

گرمار رودلف

برگردان: پورداد وفائی



این کتاب ترجمه ای است از:

Rudolf, Germar, "Holocaust Skepticism: 20 Questions and Answers about Holocaust Revisionism", Castle Hill Publishers, United States, 2018

مقدمه: مگر کسی که هولوکاست را انکار کند عقل هم دارد؟

طرح چنین پرسشی نشانه کج فهمی است. سؤال درست این است: رویدادی که «هولوکاست» نامیده می‌شود، دقیقاً شامل چه اتفاقاتی بوده است؛ نه این که هولوکاست رخ داده یا نه. زیرا هولوکاست رخداد یا مکان واحدی نیست، بلکه مجموعه‌ای از رخدادهاست که در بازه زمانی چهارساله‌ای در چندین محل پراکنده در سراسر قاره اروپا رخ داده است.

بگذارید نخست اردوگاه مایدانک را بررسی نمائیم که در لهستان و در نزدیکی شهر لوبلین^۱ واقع شده است. در بازه زمانی بین تابستان ۱۹۴۱ تا تابستان ۱۹۴۴ که این اردوگاه برپا بود، چه رخ داده است؟ چند نفر از ساکنان اردوگاه درگذشته‌اند؟ نحوه و علت مرگشان چه بوده است؟ اگر برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها به کتابهای عرف‌گرا رجوع کنیم، بسته به تاریخ نگارش کتاب پاسخ متفاوتی می‌یابیم.

شوروی‌ها طی همایش خبری در تاریخ ۲۵ آگوست ۱۹۴۴ در شهر لوبلین، یعنی مدت کوتاهی پس از اشغال اردوگاه، آمار کشته‌شدگان را حدود دو میلیون نفر برآورد کرده بودند. حین محاکمه شش نفر از نگهبانان سابق اردوگاه، در اواخر سال ۱۹۴۴ این رقم به ۱.۷ میلیون رسید. حدود یک سال بعد، حین دادگاه نظامی بین‌المللی نورمبرگ^۲، شوروی‌ها در گزارش بازرسی خود عنوان کردند که حداکثر ۱.۵ میلیون تن از اسرا با استفاده از هفت اتاق گاز و سایر روش‌ها به قتل رسیده‌اند.

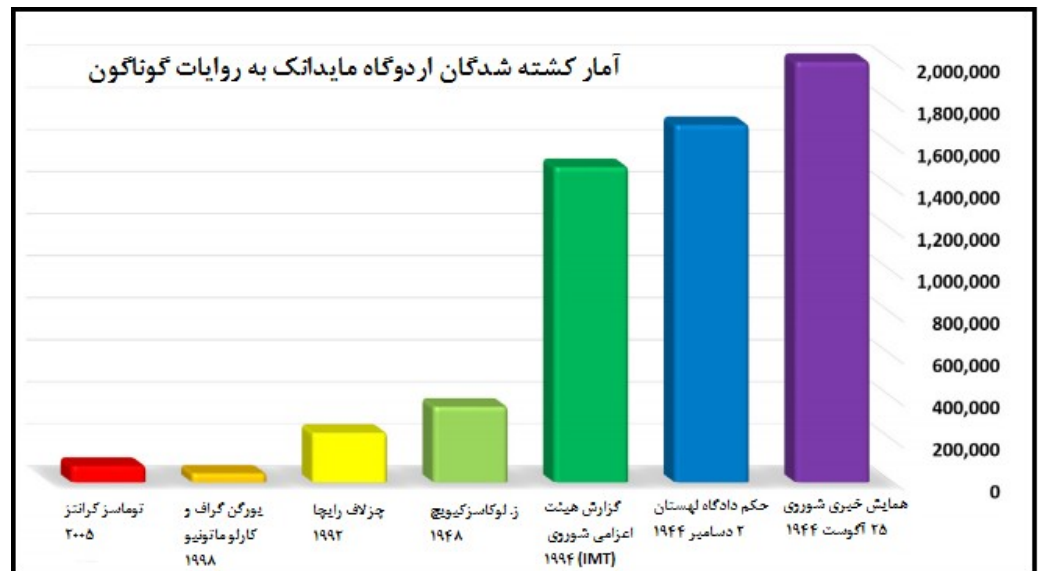
قاضی زدیسلاو لوکاسزکیویچ^۳ که یکی از اعضای «کمیته بررسی جنایات آلمانی‌ها در لهستان» می‌باشد، یافته‌های کمیته را در مورد مایدانک منتشر کرد که رقم کشته‌شدگان اردوگاه را به ۳۶۰,۰۰۰ نفر رساند.

پس از فروپاشی بلوک شرق آمار یک پله دیگر پایین نشست. تاریخ‌دان لهستانی چزلاف رایچا^۴ تعداد کشته‌شدگان را به ۲۳۵,۰۰۰ رساند. ولی سیر نزولی آمار مرگ و میر همچنان ادامه داشت. توماسز کرانتز^۵ که در آن زمان مدیر موزه مایدانک بود، طی مقاله مفصلی در سال ۲۰۰۵ از هفت اتاق‌گازی که در ابتدا می‌گفتند، پنج تا را کنار گذاشته و تعداد کشته‌شدگان را به ۷۸,۰۰۰ نفر کاهش داد.

از این موضوع نتیجه می‌گیریم که روایت‌های رسمی از اردوگاه پر از بدعت‌ها و اغراق‌هایی بود که از جنون و تبلیغات زمان جنگ نشأت می‌گرفت. پس بسیاری از ادعاهایی که در ابتدا مطرح شده بود «هرگز رخ نداده بودند».

حالا از کجا بدانیم که روایت‌های امروزی هولوکاست صحت دارند؟ نمی‌شود دانست، چون در لهستان «انکار هولوکاست» جرم محسوب می‌شود و نوشته‌ها و گفته‌های تاریخی با محدودیت‌هایی روبرو هستند.

پرسش این جاست که اگر منابع عرف‌گرا جوابگو نباشند، پس چگونه می‌توان به عمق موضوع دست پیدا کرد؟ خوب، تاریخ‌دانان مستقلی که وابستگی به حکومت ندارند، یافته‌های پژوهش خود را منتشر کرده و نقطه شروع خوبی رقم زده‌اند. «انکارکننده هولوکاست» لقب ناجوانمردانه‌ای است که به تاریخ‌نگاران بازنگر داده‌اند، اما نخستین کتابهای اینان که در سال ۱۹۹۸ در مورد مایدانک به چاپ رسیده، حقانیتشان را ثابت می‌کند. مستندات دقیق این پژوهشگران نشان می‌دهد که اولاً هیچ اتاق‌گازی برای اعدام وجود نداشته و ثانیاً تعداد قربانیان ۴۲,۰۰۰ نفر بوده است. با این حال، آماري که امروزه روایت رسمی مایدانک از تلفات به دست می‌دهد، به آمار بازنگران نزدیک‌تر است تا به آمار تبلیغاتی اولیه (ن.ک. جدول صفحه بعد)



هر انسان نکته سنجی حق دارد برسد: دیگر چه اشتباهی پیش آمده است؟

این کتابچه مفاهیم اولیه بازنگری در هولوکاست را معرفی کرده، به پرسش های دشواری پاسخ می دهد که ممکن است به ذهن مخاطب برسد:

- حرف حساب بازنگران هولوکاست چیست؟
- مگر کسی بگوید زمین تخت است، جدی می گیرم؟ پس چرا بازنگری در هولوکاست را جدی بگیرم؟
- پس عکسهایی که از توده جنازه ها در اردوگاه موجود است چه می شود؟
- پس اعترافات جنایتکاران و اظهارات بازماندگان چه می شود؟
- چه فرقی می کند که اسیران از گاز مرده باشند یا بیماری؟
- اگر نازیها ۱۰۰۰ تن را هم کشته باشند، بسیار است. پس چرا سر تعداد بحث می کنید؟
- به هر حال مگر نباید از یهودیان ستم دیده دلجویی کرد و آنان را محترم شمرد؟

۱- بازنگری چیست؟

بسیار پیش می آید که دانشمندان در مورد نظریه هایی که مدتها مورد قبول بوده، بازنگری کنند. علوم اجتماعی و طبیعی پر از این بازنگری هاست؛ علم تاریخ هم از همین اصول پیروی می کند. علم همیشه در یک حالت نمی ماند، بلکه مدام به دنبال شواهدی می گردد که دانشی از آنها به دست می آید. بسیار پیش می آید که نظریه های قدیمی دگرگون شده یا به کل منسوخ گردند، زیرا گاهی با پیدا شدن شواهد جدید یا انجام پژوهش انتقادی نادرست بودن آنها معلوم می شود. «بازنگری»^۱ به معنی اعتبار سنجی فرضیه و نظریه های موجود به وسیله بررسی انتقادی است. رسالت دانشمندان این است که پندارهای دیرپا را سنجیده و در صورت لزوم باطل نمایند؛ پس هر گاه شواهد جدید با نظریه های قدیم مغایرت داشته یا جهت تازه ای به آن بدهد، دانشمندان باید از این موضوع آگاه باشند. تنها زمانی می توانیم از درستی این نظریه ها خاطر جمع باشیم که فضای جامعه باز باشد و افراد بتوانند نظریه های رایج را زیر سؤال ببرند.

فیلسوفی مشهور به نام کارل پاپر^۲ موضوع را به این صورت شرح داده است^۳:

«برای این که علم بی طرف بماند، نظریه های علمی باید همواره زیر محک تجربه قرار گیرد. گرچه نظریه ای استوار باشد، اما استواری پندارها همیشه نسبی است... دانشمند کسی نیست که نشود دانش و معلوماتش را رد کرد؛ بلکه آن است که در جستجوی

حقیقت پیگیر بوده و در نقد کردن تعارف نداشته باشد... آن کسی که از ترس مخالفت دیگران باورهای خویش را آشکار نکند، در میدان علم نیمکت نشین است.»

۲- اهمیت بازنگری تاریخی در چیست؟

مفاهیم تاریخی نیز همچون سایر مفاهیم نیازمند ارزیابی انتقادی هستند، مخصوصاً هنگامی که شواهد جدیدی یافت می شود. زمانی بررسی دوباره روایات تاریخی الزامی می شود که:

۱- هنگامی که وقایع مورد نظر ما در گذشته بسیار دور رخ داده باشد. در این حالت مشکل این است که شواهد بسیار اندکی اساس نظریه های پژوهشگر را تشکیل می دهد.

۲- وقایع مورد نظر ما در گذشته نزدیک رخ داده باشد. در این حالت رویدادهای تاریخی پیامدهایی سیاسی دارد که برای پژوهشگر ایجاد مشکل می کند.

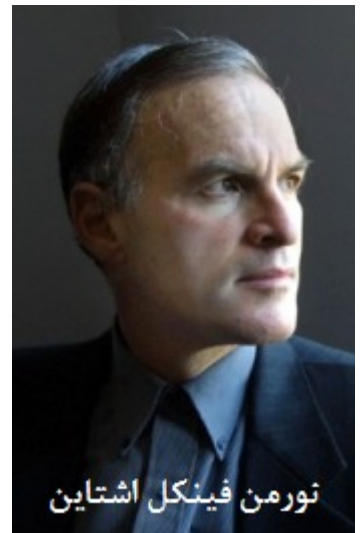
هنگامی که با گذشته های دور سروکار داریم، هر مدرک کوچکی ممکن است دیدگاه ما را از پایه دگرگون کند. در مطالعه تاریخ معاصر نیز اصطلاح «تاریخ را فاتحان می نویسند» کماکان مصداق دارد، و روایت پیروزمندان به ندرت بی طرفانه است. دشمنی میان جبهه ها گاهی قرن ها پس از جنگ طول می کشد؛ تا وقتی این درگیری تمام نشود، معمولاً نمی توان در روایت تاریخی پیروزمندان تجدید نظر کرد. از طرف دیگر تقریباً هیچ مؤسسه تاریخ نگاری آزاد و مستقلی وجود ندارد؛ زیرا این مؤسسات به دلیل درآمدزا نبودن پژوهش های تاریخی، بودجه مورد نیاز خود را از دولت ها دریافت می کنند. پس باید دیدگاه نقادانه ای به روایت های رسمی داشته باشیم، زیرا هر دولتی منافع سیاسی کلان خود را در تاریخ معاصر دنبال می کند. معروف است که مطرب از هر کسی شایبش بگیرد، آهنگ دلخواه او را هم می نوازد؛ به این صورت علت مخالفت رهبران جهان با بازنگری در هولوکاست و اهمیت انجام آن آشکار می گردد.

۳- چرا بازنگری در هولوکاست ضرورت دارد؟

هولوکاست اصولاً رویدادی تاریخی است و نباید از دید مذهبی به آن نگریست؛ پس چنان که سایر رویدادهای تاریخی را بررسی و نقد می کنیم، هولوکاست و برداشت ما از آن هم در بوتۀ آزمون قرار می گیرد و در صورت نیاز، باید دیدگاه های خود را بر اساس شواهد جدید تغییر دهیم. اگر فرضیه های قدیمی اشتباه از آب درآمدند، باز هم همین قضیه صادق است. هیچ اشکالی ندارد که دقت یافته های علمی را زیر سؤال برده یا درستی آنها را رد نمائیم. پس نقد کردن باورهای رایج در مورد هولوکاست نیز اشکالی ندارد، به شرطی که دلایلی متقن برای نقد خود داشته و بی طرفی را هم رعایت کنیم.

امروزه در بیشتر کشورهای اروپا (مخصوصاً کشورهای آلمانی زبان)، دولت ها تعصب شدیدی روی روایت رسمی هولوکاست داشته و حتی برخی نقد آن را جرم می دانند. آشکار است که این حکومت ها می خواهند روایت رسمی هولوکاست را با تمام توان اجرایی خود حفظ کنند و به همین دلیل نقد آن را غیرقانونی می شمارند؛ اهمیت بازنگری در هولوکاست (پرسش ۲) هم در این نکته نهفته

است. دکتر نورمن جی فینکل اشتاین^۱ در کتاب خود با نام «کارخانه هولوکاست»^۱ (که خواندن آن را به همگان توصیه می کنیم) با دقت شرح می دهد که یکی از دلایل این مخالفت های قانونی، گروه های مذهبی ای هستند که منافع سیاسی و اقتصادی خود را دنبال می کنند. پروفیسور فینکل اشتاین از اندک بودن شمار منتقدان هولوکاست، سر انگشت حسرت می گزد: «عجیب است که کارخانه هولوکاست هر روز همان چرند و پرندهمیشگی را ساز می کند و با این حال منتقدانش این قدر کم هستند.» (ص ۶۸)



همچنین پروفیسور راثول هیلبرگ^{۱۱} که در زمان خود برترین پژوهشگر هولوکاست بود، بارها گفته است که در زمینه پژوهش هولوکاست، کنترل کیفی ناکافی و سطحی نگری بزرگترین ضعفها هستند^{۱۲}. بنابراین دنیا نیاز مبرمی به منتقدان هولوکاست دارد. متفکین پس از پیروزی در جنگ، نظام قدرتی را علم کردند که هر کس بخواهد با روایت رایج هولوکاست مخالفت کند، ناچار به درافتادن با آنها خواهد شد. هولوکاست از نظر اخلاقی خشت اول روایتی است که از جنگ جهانی دوم ساخته‌اند؛ روایتی که اعتبارش اکنون در خطر است. اما هدف این کشورها فراتر از نگه داشتن دامنه قدرتشان یا تسلط بر ملت‌های دیگر است. الگوی ثابتی در تبلیغات جنگی آمریکا، قبل و در حین درگیری وجود دارد که هم در حمله به صربستان در سال ۱۳۷۸، و هم در حمله به عراق در سالهای ۱۹۹۲ و ۲۰۰۳ دیده شد؛ تبلیغات برخی لابی‌ها برای حمله به ایران از سال ۲۰۰۵ هم از الگوی مشابهی پیروی می‌کند: اسلوبودان میلوسویک^{۱۳} (رئیس صربستان کوچک در سال ۱۹۹۹)، صدام حسین و حالا رؤسای جمهور ایران (مخصوصاً محمود احمدی نژاد) همگی با «آدولف هیتلر» مقایسه می‌شوند. میلوسویک و حسین نیز به نسل کشی مشابهی متهم شدند: اولی در قبال آلبانیایی‌های کوزوو^{۱۴} و دومی در مورد کردهای عراق. این ادعاها و برخی دیگر برای توجیه جنگ به کار گرفته شدند. بهترین توجیه برای شروع جنگ، ظهور هیتلری دیگر است، یا ظهور فرد دیگری که ممکن است یهودیان را قتل عام کند: یعنی اتهامی که بعدها گریبانگیر احمدی نژاد شد.

امروزه می‌دانیم که اتهام وارده به صدام حسین در مورد سلاح‌های کشتار جمعی درست نبود. اما این اتهامات جواب داد، برای این که مردم دنیا از چنین تهدیدی مثل ریسمان سیاه و سفید می‌ترسند. هیتلر لولوخرخره‌ای است که باعث می‌شود مردم این ادعاها را باور کنند، هر چند دروغ بودنشان قبلاً بارها معلوم شده باشد. هر بار که این اسم را در جای درستی به کار ببرند، دیگر جای توقفی وجود ندارد. تنها راه برای متوقف کردن امثال هیتلر همچون اسلوبو، صدام، محمود و دیگران، جنگ است. کار به جایی رسیده است که هیتلر و ابرکشتارش (هولوکاست) به بهانه آچار فرانسه‌ای قدرت‌های حاکم برای شروع هر جنگی تبدیل شده است.

در فیلم مستند «بدنام کردن»^{۱۵} (۲۰۰۹) ساخته فیلمساز اسرائیلی یوآو شمیر^{۱۶}، پروفیسور فینکل اشتاین طی مصاحبه خود بر این مطلب صحنه گذاشت.

«تضاد اینجاست که هولوکاست نازی‌ها تبدیل به سلاحی ایدئولوژیک برای حملات خشونت‌آمیز شده است؛ یعنی هر گاه بخواهند به جایی حمله کنند، پای هولوکاست نازی‌ها را وسط می‌کشند.»^{۱۷}

مگر نخستین درسی که از جنگ‌های جهانی آموختیم، این نبود که جنگ پدیده‌ای شوم است؟ مگر نیاموختیم که حکومت‌ها با حیل‌های تبلیغاتی مردم را وادار به آزار اقلیت‌ها، تصفیه نژادی و جنگ می‌کنند؟ با این وجود، قدرت‌های حاکم بعد از جنگ جهانی دوم با توسل به همین «شاه جنگها» مردم را به درگیری‌های پی‌درپی کشاندند. استفاده جنگ طلبان از وحشت بزرگترین جنگ

برای به راه انداختن جنگهای دیگر، حامیان صلح را انگشت به دهان گذاشته است. برخی از ما نیز در دهه‌های اخیر دچار همین حیرت شده‌ایم. بازنگران هولوکاست بر آنند که سازوکار «جنگ همیشگی برای صلحی همیشگی» را تشریح نموده، و به تعصباتی بتازند که مورد استفاده امپریالیست‌های امروزی است. گیلعاد آتزمون^{۱۸}، نویسنده و موسیقیدان یهودی اهل انگلستان، در وبلاگ خود در ۱۳ مارس ۲۰۱۰ این موضوع را به زیبایی جمع‌بندی کرد^{۱۹}:

«آن چیست که در لفافه مذهب هولوکاست پنهان شده است؟ تا نتوانیم سؤال‌هایمان را بپرسیم، صهیونیست‌ها و نوچه‌های نومحافظه‌کارشان ما را بازی می‌دهند و به بهانه رنج یهودیان، به کشت و کشتار ادامه خواهیم داد، تا با امپریالیست‌های غربی همدست و در جنایت‌های بشرستیزانه‌شان شریک شویم... هولوکاست به دین تازه غرب تبدیل شده است، اهریمنی‌ترین دینی که آدمی تا کنون شناخته. کشتار، ویرانی، بمباران اتمی، تبعید، تجاوز، غارت و تصفیه نژادی در این دین حلال است، و کینه‌توزی و انتقام را به ارزش‌هایی در غرب تبدیل کرده... مذهب هولوکاست انسانیت را از انسان گرفته است. به خاطر صلح و نسل‌های آینده باید هولوکاست را زود از حالت استثنایی‌اش خارج کنیم و بررسی تاریخی دقیق و کاملی روی آن انجام دهیم. راستی و جستن آن، نخستین سرگذشت انسان است و باید ادامه یابد.»



گیلعاد آتزمون

بنابراین رمز دستیابی به صلح این است که درستی ادعاهای رهبرانمان را محک بزنیم. داشتن تفکر انتقادی اساس بازنگری است. نباید حرف‌هایی را باور کنید که قدرت‌های ستیزه‌جو برای توجیه اعمال خود ساز می‌کنند. به ادعاهای آنها دوباره نگاه کنید، شواهدشان را بررسی کنید! و در صورت نیاز، دگرگونی‌ای در باورهای خود ایجاد نمایید. می‌بینید که تعریف بازنگری درست برعکس تصویری است که جنگ‌طلبان ادعا می‌کنند. دلیلش روشن است: زیرا ما تفکر انتقادی را در ذهن داشته و آن را به دست می‌آوریم، و آنها می‌خواهند جلوی ما را بگیرند.

ویکتور آر. کنیرش^{۲۰}، کشیش کاتولیک اتریشی اهل کالن برگر دورف^{۲۱} گفته‌های الهام بخشی در مورد این موضوع دارد. «اندیشیدن، بررسی و شک کردن به تمام شواهد موجود به منظور رسیدن به حقیقت، وظیفه و حق هر کسی است. هر گاه فرمانروایان خواستار اعتقاد بی‌قید و شرط بوده و هر گونه شک و بررسی را ممنوع کنند، این نشانه تعصب بیجاست و باید به آنان بدگمان شد. اگر کسی که به او گمان برده ایم راست گفته باشد، با حوصله به هر پرسشی جواب می‌دهد و اسناد و شواهد مربوطه را پنهان نمی‌کند؛ اما اگر دروغ گفته باشد، داد و بیداد راه می‌اندازد. از روی این نشانه می‌توانید آنها را بشناسید: راستگو آرام و خونسرد است، اما دروغگو پیش عالم و آدم شکایت می‌برد.»^{۲۲}

۴- «هولوکاست» و «شوآ» چه هستند؟

«هولوکاست» واژه‌ای یونانی و معنایش «قربانی کردن حیوان و سوزاندن آن» است. «شوآ»^{۲۳} واژه‌ای عبری به معنی «مصیبت» می‌باشد. هر دو واژه یعنی نابودی بیشتر کسان یک گروه با توسل به روش‌های خشونت‌آمیز، و در اینجا منظور ما یهودیانی است که

در مناطق زیر سلطه رایش سوم می‌زیستند. کار اجباری در زندان، تبعید و ابطال حق شهروندی (مواردی که تا به امروز همیشه وجود داشته است) منجر به مرگ جسمانی این افراد نشده و نباید در زمره این تعریف قرار گیرد. باور بیشتر مردم چنین است که بخشی از هولوکاست محروم کردن یهودیان از حقوق شهروندی است؛ اما اگر این طور استدلال کنیم پس محروم کردن سیاهپوستان و بومیان آمریکا از بعضی حقوق شهروندی تا اواسط قرن بیستم، محرومیت فلسطینیان در مناطق اشغالی، و محرومیت سیاهان در آفریقای جنوبی تا پایان قرن اخیر نیز هولوکاست خواهد بود. بنابراین چنین استدلالی درست نیست.

روایت رایج هولوکاست یهودیان بر اساس فرض های زیر استوار است:

- ۱- حکومت سوسیالیست ملی عمدا قصد نابودی و کشتن یهودیان را داشت.
- ۲- حکومت سوسیالیست ملی برنامه ای برای نابودی و کشتار یهودیان ریخته بود.
- ۳- این حکومت برای اجرای این برنامه بودجه ای اختصاص داده و سازمانی تأسیس کرده بود.
- ۴- برای رسیدن به این هدف روش های کشتار جمعی دقیقی ابداع کرده بود، همچون اتاق های گاز و یا تیرباران پشت جبهه های روسیه.

۵- روش هایی برای نابود کردن میلیون ها جسد داشتند؛ همچون تل هیزم و کوره های آدم سوزی با سوخت و ظرفیت کافی. ادعا می کنند که جمع زیادی را درون اتاق گاز به سرعت می کشته، سپس توده جنازه ها را درون کوره آدم سوزی در همان نزدیکی می سوزانده اند. در واقع نوعی خط تولید آدمکشی دقیق که در تاریخ بشری «بی همتا» بوده است. هولوکاست را تافته ای جدا بافته از هر وحشیگری ای در تاریخ می دانند.

۵- حرف حساب بازنگران هولوکاست چیست؟

بگذارید در ابتدا مواردی را بیان کنیم که بازنگران هولوکاست قبول دارند تا سوتفاهم پیش آمده به دست رسانه ها برطرف گردد. ما می پذیریم که:

- رایش سوم به یهودیان ظلم کرده است.
- یهودیان از حقوق مدنی خود محروم شده اند.
- یهودیان را از کشور بیرون کرده اند.
- زاغه نشین های یهودی وجود داشته است.
- اردوگاه های اسکان وجود داشته است.
- در این اردوگاه ها کوره های سوزاندن اجساد هم بوده است.
- یهودیان به دلایل بسیاری جان خود را از دست داده اند.
- اقلیت های دیگری نیز چون معترضان سیاسی، همجنسگرایان، شاهدان یهوه^{۲۴} و کولیان نیز آزار دیده اند.

و در پایان، می پذیریم که تمامی این مسائل ظالمانه بوده است.

بازنگران هولوکاست هیچ کدام از جنایت های رژیم سوسیالیست ملی را انکار نمی کنند؛ اما اعتقاد دارند که هولوکاست به معنی کشتار جمعی منظم و برنامه ریزی شده در اتاق های گاز، هیچ ربطی به بیدادگری های یاد شده ندارد (ن.ک پرسش ۴). اعتقادات بازنگران هولوکاست از قرار زیر می باشد:

- ۱- حکومت سوسیالیست ملی هیچ برنامه یا دستوری مبنی بر کشتار یهودیان نداشته است^{۲۵}.
- ۲- این کشتار جمعی فرضی هیچ بودجه ای را به خود اختصاص نداده و هیچ نهاد آلمانی مسئول این کار نبوده است. دکتر رائل هیلبرگ^{۲۶} در این خصوص گفته است:

«فرآیند تخریبی که در سال ۱۹۴۱ آغاز شد، بدون برنامه ریزی قبلی بوده و هیچ نهادی کنترل مرکزی بر آن نداشت. هیچ نقشه راهی برای نابودی [یهودیان] ترسیم نشده و بودجه ای اختصاص نیافته بود. [این اقدامات] مرحله به مرحله به اجرا درآمد. بیشتر به

این صورت بود که نیروهای بسیاری در دستگاه اداری [آلمان] به هماهنگی و همفکری ناگفته و فراگیری دست یافتند، نه این که نقشه‌ای برای این کار طرح شده باشد.^{۲۷}

۳- پژوهشگران متخصص با بررسی دقیق اردوگاه‌های کار سابق آلمان، ثابت کردند که هیچ مدرک مادی یا سندی دال بر وجود اتاق‌گاز یا سایر روش‌های کشتار جمعی یافت نشده و از قربانیان نیز هیچ رد عینی بر جای نمانده است.^{۲۸} همچنین در شرح تیرباران‌های دسته جمعی نیز تقطیع و بزرگ نمایی بسیاری صورت گرفته است.^{۲۹} اتاق‌های گاز سیار یا همان «ون‌گاز»^{۳۰} های معروف نیز زاینده تبلیغات جنگی است.^{۳۱}

۴- برای سوزاندن این تعداد جسد نه سوخت کافی نه امکانات صنعتی لازم وجود نداشته است. در واقع ظرفیت کوره‌ها به زحمت جوابگوی سوزاندن پیکر قربانیان قحطی و بیماری بود.^{۳۲}

۵- گفتار شاهدان عینی تنها دلیل مدعیان کشتار جمعی است؛ بسیاری پذیرفته‌اند که این گفته‌ها اعتباری نداشته و غیر قابل اعتماد بودن آنها زبازند است (ن.ک. پرسش ۱۲)^{۳۳}.

۶- هیچ یک از حریفان و دشمنان آلمان در جنگ، مدرکی دال بر کشتار یهودیان در اردوگاه‌های اسکان یا کار اجباری نیافته‌اند، آن هم با وجود بررسی‌های دقیقی که گروه‌های مقاومت و جاسوسان در این (به اصطلاح) اردوگاه‌های کشتار جمعی انجام داده‌اند. اتهام کشتار جمعی پس از شکست آلمان مطرح شد، یعنی هنگامی که آلمان دولتی نداشت که به رد این اتهامات بپردازد.^{۳۴}

۷- تلفات یهودیان در جنگ جهانی دوم اصلاً در حد شش میلیون نبوده است، و بررسی آمار یهودیان زنده در سراسر دنیا این موضوع را ثابت می‌کند. با مقایسه میان پژوهش‌های راویان هولوکاست و بازنگران آن، معلوم می‌شود که نمی‌توانیم رقم دقیق تلفات را مشخص کنیم^{۳۵}، گو این که تلاشهایی برای به دست آوردن آماری دقیق‌تر انجام گرفته است.^{۳۶} در حقیقت رسانه‌های یهودی و رسانه‌هایی دیگر، در اواخر قرن نوزدهم میلادی هم داستان هولوکاست و نسل‌کشی و شش میلیون کشته را مطرح کرده بودند!^{۳۷} (برای اطلاعات بیشتر به پرسش آخر مراجعه کنید.)

۶- آیا بازنگران هولوکاست شواهد مهم را نادیده گرفته‌اند؟

در حقیقت بازنگری در هولوکاست واکنشی به تاریخ نگاران عرف‌گرا است که مدارک مهم را نادیده گرفته‌اند؛ بنابراین این تاریخ‌نگاران اسم خودشان را بر ما نهاده‌اند.

مثلاً اردوگاه معروف آشویتس را در نظر بگیرید. عقیده تاریخ‌نگاران عرف‌گرا و بازنگر در مورد جنبه کشتار جمعی این مکان بسیار با یکدیگر متفاوت است، اما در مورد سایر ابعاد تاریخی آن تقریباً هم‌عقیده‌اند. مفصل‌ترین اثری که تاریخ‌نگاران راوی هولوکاست تا کنون درباره اسناد کشتار جمعی نوشته‌اند، یک کتاب ۲۷۰ صفحه‌ای بوده^{۳۸} و برگهای اندکی به هر روش و مکان کشتار جمعی اختصاص یافته است.

از سوی دیگر کارلو ماتونیو^{۳۹}، پژوهشگر بازنگر، ۹ پژوهش در این مورد منتشر کرده که روی هم ۳۵۰۰ صفحه می‌شود. هر جنبه ادعای نسل‌کشی در آشویتس با جزئیات در یکی از این کتاب‌ها آمده است.^{۴۰} پژوهش‌های وی از نظر کمی و کیفی بسیار برتر از روایت رایج است.

یا مثلاً اردوگاه‌هایی که منحصراً برای کشتار جمعی ساخته شده و محل به اصطلاح «عملیات راینهارد»^{۴۱} بوده‌اند (یعنی بلزک^{۴۲}، خلمنو^{۴۳}، سوبیبور^{۴۴}، تربلینکا^{۴۵}). بن‌مایه تمام کتاب‌های متعارفی که در مورد آنها نوشته شده، شهادت‌های دستچین شده‌ای هستند که جملاتی از آنها را با تقطیع آورده‌اند.^{۴۶} هر اثری که شایسته عنوان «دانش پژوهی تاریخی» باشد، شرط اول قدم آن است که منابع مورد بررسی انتقادی قرار گیرد، که در مورد این کتاب‌ها چنین نیست. در مقابل، بازنگران در پژوهش‌هایشان حرف

های شهود را با سایر شواهد و منابع سنجیده، راست و دروغ آنها را مشخص کرده‌اند^{۴۷}؛ این در حالی است که تاریخ نگاران عرف‌گرا هرگز میزان قابل اعتماد بودن شهادت‌ها را بررسی نمی‌کنند^{۴۸}.

بنابراین، در واقع تنها بازنگران هولوکاست هستند که استانداردهای علمی را رعایت کرده‌اند. اما از دیگران نگوییم که تنها با روایت‌های تحمیل شده از سوی حکومت (که فراگیر هم شده) هم‌آوایی می‌کنند. چنین روایت‌هایی هر انسان فهمیده‌ای را نگران می‌کند، هر چند به مذاق بسیاری افراد خوشایند باشند.

۷- آیا بازنگران هولوکاست تمامی گفته‌های رایج را پیرامون هولوکاست رد می‌کنند؟

باید اعتراف کرد که ما بازنگران اغلب مطالب خود را نخست با جزئیات فراوان بیان کرده و سپس بر اساس آن به جدل درباره ادعاها، رد کردن آنها، یا لاقط مطرح کردن شبهه می‌پردازیم. بازنگران با بیان روشن، کامل و راستی‌محور خود از وقایع گذشته برنده بازی خواهند بود؛ اگر بر ملا کردن رازهای گذشته با راستگویی، مهارت و تلاش بسیار ممکن باشد.

هیچ کس نمی‌تواند درک کاملی از گذشته داشته باشد. در بهترین حالت، حکایت ما همان حکایت فیلی در اتاق تاریک در هند باستان است که شش نفر هر کدام بخشی از بدن آن فیل را لمس می‌کند. این موضوع در مورد شاهدان عینی بیشتر صدق می‌کند تا در مورد دیگران، هر چند عجیب به نظر بیاید. ما که داستان اتفاقات گذشته را از دیگران شنیده‌ایم، چه بگوییم وقتی کسانی هم که خودشان همه چیز را دیده‌اند، درک ناقصی از آن وقایع دارند؟

دولت دیکتاتور آلمان اصلاً اقدامات خود را برای مردم آشکار نمی‌کرد، چه رسد به این که تأیید آنها را هم بابت کارهای خود جویا شود. حال عده‌ای هستند که بابت جنایات کرده و نکرده آن حکومت، غرامت می‌خواهند و خواهان انتقام کشیدن هستند. درستی شهادت این افراد معلوم نیست، اما چنان قدرتی دارد که باعث شده آلمانی‌های زیادی مورد لعن و نفرین قرار بگیرند و از سرزمین آبا و اجدادی خود رانده شوند؛ و کسانی هم به جرم «جنایتکار جنگی» بودن، اعدام گردند. اگر جنگ دیگری در بگیرد، ممکن است همین بلاها سر هر کس دیگری هم بیاید: همین است که بازنگران را آشفته می‌سازد.

بازندگان آخرین جنگ جهانی به ناحق آماج تهمت قتل و جفا شده‌اند؛ به خاطر همین حس عدالت‌خواهی است که ما توانمان را روی فاش کردن این دروغ‌ها گذاشته‌ایم: چون عضوی از روزگار به درد آمده و ما را قرار نمانده.

۸- آیا بازنگری در هولوکاست باوری ضد سامی است؟

بازنگری در هولوکاست باور نیست، بلکه بررسی انتقادی شواهد با روشی علمی و حقیقت‌محور می‌باشد. کار آن در اصل بررسی تأثیر تبلیغات جنگی آمریکا، انگلیس و شوروی بر روایات تاریخی متداول است. سرگذشت همجنس‌گرایان، شاهدان یهوه، کولی‌های «سینتی» و «روما»^{۴۹}، اسلاوها و همچنین یهودیان در زمان رایش سوم موضوع بررسی آن می‌باشد^{۵۰}. از همه مهم‌تر این که پژوهشگران عرف‌گرای امروزی نیز به درستی چندین نکته حیاتی بازنگران اعتراف کرده و احتمال می‌دهند بسیاری دیگر از نکات نیز درست باشد (قسمت ابتدایی این جزوه را در مورد اردوگاه مایدانک^{۵۱} بخوانید).

شاید زیر سؤال بردن گفته‌های حاکمان، پژوهشگران عرف‌گرا یا جریان رسانه‌ای رایج، عرف‌ستیزی باشد؛ اما هیچ دشمنی‌ای با گروه‌های نژادی و مذهبی ندارد. این که از دل پژوهش‌های کشف جرم و بررسی اسناد رسمی، شواهدی را بیرون بیاوریم و مطرح کنیم، دشمنی با کسی نیست.

مسگر شوشتری را به جرم آهنگر بلخی گردن زده‌اند. مثالی می‌آوریم که توافق نظر در موردش بیشتر است، تاموضوع روشن شود: اگر برخی یافته‌های علمی در مورد تکامل زیستی مورد پسند شماری از مسیحیان نیست، دلیل نمی‌شود که علم با مسیحیت دشمن باشد؛ بلکه آن مسیحیان علم‌ستیز هستند. به همین صورت، اگر کسانی از یافته‌های برخی پژوهش‌ها در مورد هولوکاست ناراضی هستند، آن پژوهش با سامیان دشمنی ندارد؛ بلکه آن کسان با علم ناسازگارند. این که بگوییم گوشت تن از نان و شراب به وجود نیامده، مسیح‌ستیزی نیست؛ پس اگر بگوییم ادعای کشتن مردم در دیگ بخار یا ساختن صابون از آنان محال است، نشانه یهود‌ستیزی نمی‌باشد.

آری، گاهی بعضی افراد، با گرایش مذهبی و عقیدتی نامتعارف، از یافته‌های بازنگران نقل قول می‌کنند؛ اما آنها از تمام پژوهش‌هایی که کوچکترین همراستایی با عقیده‌شان داشته باشد، شاهد می‌آورند. پس مشکل از یافته‌های پژوهش نیست، بلکه از نقل قول‌هایی است که برای دفاع از باورهای سیاسی و عقیدتی خودشان به کار می‌برند. البته آن کسانی هم که دشمنی‌شان با یافته‌های بازنگران از روی علم و منطق نباشد، مشکل از خودشان است.

۹- مگر کسی بگوید زمین تخت است، جدی می‌گیرم؟ پس چرا بازنگری در هولوکاست را جدی بگیرم؟

کمتز موضوعی را به اندازه مخالفت با هولوکاست جدی می‌گیرند. سازمان ملل چندین قطعنامه علیه این کار تصویب کرده است^{۵۲}، و هر روز بر شمار کشورهای افزایش یافته می‌شود که بازنگری در هولوکاست را جرم تلقی کرده و تا بیست سال زندان برایش در نظر گرفته‌اند (ن.ک. پرسش ۱۹). بنابراین چنین مقایسه‌ای درست نیست.

در حقیقت، امروز روزی دست قوزی افتاده است. گالیئو گالیله^{۵۳} و جوردانو برونو^{۵۴} به بهای گزافی فهمیدند که اظهار کروی بودن زمین و گردش آن به دور خورشید، از نظر کلیسا گناه بوده و زندان یا حتی مرگ را در پی دارد. امروزه اگر کسی ادعا کند که زمین صاف است، مردم به او می‌خندند، اما مجازات سنگین‌تری نخواهد داشت. از طرف دیگر بازنگری در هولوکاست شوخی‌بردار نیست؛ زیرا اگر سرکوبش نکنند، به سرعت فراگیر شده و قدرت‌های حاکم را تهدید خواهد کرد: درست همان طور که نظریه‌های برونو و گالیله قدرت حاکم را تهدید می‌کرد.

باید ببینیم پای چه چیزی در این مدعا در میان است تا بدانیم باید آن را جدی گرفت یا خیر. به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱- اگر کسی ادعا کند زمین تخت است، چه کسی خشمگین می‌شود؟ هیچ کس. اصلاً چرا ناراحت بشوند؟ اگر زمین کروی نبود، پس میلیون‌ها کارمند حمل و نقل که روزانه با روش‌های ناوبری، GPS، و ماهواره‌ها سروکار دارند، و متخصصان و دانشمندان، چگونه کار خود را پیش می‌بردند؟

۲- از سوی دیگر، وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ را در نظر بگیرید. اگر معلوم شود این رویداد عملیات انحرافی‌ای از سوی مقامات حکومتی بوده است و نه حمله تروریستی مسلمانان (ن.ک. www.ae911truth.org) چه بازتابی خواهد داشت؟ تأثیر آن قطعاً شگرف خواهد بود، بنابراین گوش دادن به بحث هر دو طرف ارزش وقت گذاشتن دارد.

۳- یا این ادعا که انسان هیچ‌گاه بر روی ماه قدم نگذاشته است. این موضوع عملاً تأثیر زیادی ندارد و بیشتر علمی است؛ اگر هم راست باشد، حداکثر اعتبار و خودباوری آمریکا را پایین بیاورد و موجب مسخرگی دولت جانسون و نیکسون بشود. با این حال اعتراف می‌کنیم که بحثی جالب توجه است.

۴- در آخر بحث گرمایش جهانی. اگر (به درست یا به غلط) فرض کنیم که این پدیده وجود دارد و اقدامات شدیدی برای مقابله با آن انجام دهیم چه خواهد شد؟ در این صورت وضع محدودیت برای انتشار کربن در سراسر جهان ممکن است به بحران اقتصادی بزرگی منجر شود یا عواقب بدتری داشته باشد. از سوی دیگر اگر به اشتباه آن را دروغ قلمداد کنیم و کماکان کربن دی‌اکسید وارد جو زمین کنیم چه؟ در این صورت ممکن است انقراض بزرگی در کل زمین رخ داده و بیشتر حیاتی را که می‌شناسیم (از جمله انسان‌ها) را نابود کند. با این اوصاف موضوع ارزیابی میزان ریسک مطرح می‌شود. هر طرف بحث ممکن است اشتباه کرده باشد. بنابراین پرسش اینجاست: پای چه چیزی در میان است؟ اگر ذات موضوع فقط علمی باشد، نیازی به مداخله نیست؛ اما اگر بقای انسان یا صلح مردم دنیا در خطر باشد، باید مداخله کرده و آگاه شویم.

حال به موضوع هولوکاست بر می‌گردیم. پرسش اینجاست که در این بحث پای چه چیزی در میان است. در پرسش ۳ اشاره‌ای به پاسخ این پرسش کردیم. بررسی کامل جایگاه هولوکاست در جامعه امروز غرب از منظر سیاسی و اجتماعی در حوصله این مقاله نیست. همین که قدرت‌های حاکم با سرکوب و آزار بی‌سابقه و بی‌ماندشان می‌خواهند کنترل شدیدی روی ذهن ما داشته باشند، ثابت می‌کند که این موضوع از اهمیت بسزایی برخوردار است. اوضاع چنان مشکوک است که نظارت دقیق‌تری را می‌طلبد.

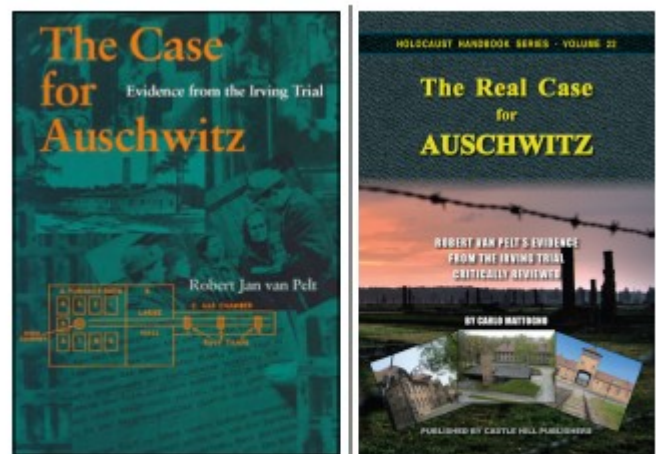
علاوه بر مطالب بالا، اهمیت این تابوی بزرگ از نکات دیگری زیر هم معلوم می‌شود:

- هولوکاست توجیه اصلی برای تشکیل اسرائیل بوده و هست؛ همچنین برای تصفیه نژادی عرب‌های فلسطینی در مناطق تحت کنترل آن.

- هولوکاست توجیه اخلاقی برای رابطه خاص میان آمریکا و اسرائیل است که از روابط آمریکا با سایر کشورهای غربی ممتاز است. نتیجه این است که اسرائیل هر چه کند، باز از حمایت کامل و بی قید و شرط آمریکا برخوردار خواهد بود.
- توجیه و حمایت ادامه دار از «جنگ علیه ترور» به وسیله هولوکاست انجام می‌شود؛ منظور بیشتر جنگ‌های غرب علیه مسلمانان و عرب‌هاست که بالقوه خطرناک‌ترین دشمنان اسرائیل به حساب می‌آیند.
- آلمان امروز که بسیار سکولار است، مهمترین جنبه هویتی‌اش هولوکاست است؛ جنبه‌ای که باعث می‌شود ملت‌های دیگر مدام در برابر آلمان حالت حق به جانب بگیرند و آلمان نیز نتواند از خود دفاع کند. هولوکاست در آلمان همچون فرقه‌ای شده که پیروانش را به خودکشی تشویق می‌کند: این مسأله در بحران پناهندگان ۲۰۱۵ کاملاً روشن بود.
- به بهانه هولوکاست، اجازه نمی‌دهند که اروپا یا کشورهای اروپایی هیچ اقدامی در راستای حفظ خودشان انجام دهند. با این رویه ممکن است کشورهای اروپایی به چند کشور جهان سومی شکست خورده تبدیل شوند و تمدن‌های معروف اروپا به خطر بیفتند.

۱۰- دانشمندان عرف‌گرا بازنگری هولوکاست را جدی نمی‌گیرند، من چرا جدی بگیرم؟

خیلی هم جدی می‌گیرند؛ برخی از راویان هولوکاست بیهوده برای رد دلایل بازنگران کوشیده و کتابها در این مورد نوشته‌اند (معمولاً به مسائل جنبی یا افراد کم‌اهمیت پرداخته و از نکات اصلی بازنگران دوری می‌کنند). برخی دیگر نیز از پرداختن به این موضوع تا حد مرگ می‌ترسند؛ زیرا یا باید دروغ بگویند و همان روایت رایج هولوکاست را طوطی وار تکرار کنند (که بیشتر دانشمندان چنین نمی‌کنند)، یا این که زندگی اجتماعی‌شان در هم ریخته و شغلشان نابود می‌شود، که این هم چشم انداز خوشایندی نیست. پس باید نوکر دست به سینه این تابو باشند و اصلاً خود را درگیر نکنند تا به دردسر هم نیفتند.



کتاب عرف‌گرا و ردیه‌ای بر آن: «پرونده آشویتس» اثر وان پلت و «پرونده راستین آشویتس» اثر ماتونیو (جلد ۲۲ راهنمای هولوکاست)

برخی از کتاب‌های دانشمندان عرف‌گرا که سعی در رد بحث بازنگران دارند، و پاسخ بازنگران به آنها از قرار زیر است (برخی از این کتاب‌ها به صورت رایگان در تارنمای shop.codoh.com موجود است):

- آشویتس: حقایق ساده.^{۵۵} پاسخی به ژان کلود پرزاک^{۵۶}
- دروغ‌های آشویتس: افسانه‌ها، دروغ‌ها، و پیش داوری‌های هولوکاست^{۵۷}
- درون اتاق گاز: نسل کشی مذکور در تاریخ نگاری عرف‌گرای هولوکاست^{۵۸}
- پرونده واقعی آشویتس: بررسی انتقادی مدارک رابرت ون پلت در محاکمه اروینگ^{۵۹}
- نادرستی کتاب «انکار هولوکاست»: شکست دوبرا لیپ استات در تلاش خود برای حمله به خاطرات و حقیقت^{۶۰}

- نادرستی کتاب «رد نظریه‌های انکار هولوکاست» شکست جیمز و لنس مورکن در تلاش خود برای اثبات تاریخی بودن کشتار نازی‌ها^{۶۱}

۱۱- پس عکس‌هایی که از توده جنازه‌ها در اردوگاه موجود است چه می‌شود؟



عکس نظامیان انگلیسی در اردوگاه برگن بلسن از گور دسته جمعی قربانیان تیغوس

در سمت راست عکسی را مشاهده می‌کنید که نظامیان انگلیسی در می ۱۹۴۵ گرفته‌اند و قربانیان تیغوس را در یک گور دسته‌جمعی در اردوگاه برگن بلسن^{۶۲} نشان می‌دهد. این عکس مشتی نمونه خروار از عکس‌هایی است که در مستندهای هولوکاست به نمایش در می‌آید؛ معمولاً ادعا می‌کنند که اجساد داخل عکس قربانیان هولوکاست بوده یا به کل در مورد آن توضیحی نمی‌دهند. در حقیقت، این عکس قربانیان بیماری‌ای است که در اواخر جنگ همه‌گیر شده بود. پس از این که قوای متفقین اردوگاه را آزاد کرد، متخصصان آنها هزاران مورد کالبد شکافی روی اجساد انجام دادند؛ علت مرگ آن افراد نه تنها از روی نتیجه کالبد شکافی بلکه از روی وضعیت ظاهریشان کاملاً روشن بود^{۶۳}. اگر فردی از گرسنگی مرده باشد، شکم و مفاصلش ورم می‌کند و اگر با گاز کشته شده باشد، این قدر لاغر نمی‌شود.

اکنون عموم تاریخ نگاران توافق دارند که در اردوگاه‌های غرب و مرکز آلمان نظیر بوخن والد^{۶۴}، برگن بلسن و داخائو^{۶۵} کشتار جمعی صورت نگرفته است، حال این که تمام عکس‌های تل اجساد از همین اردوگاه‌ها گرفته شده‌اند. از هیچ یک از اردوگاه‌هایی که ادعا می‌شود کشتار جمعی در آن صورت گرفته (همچون مایدانک^{۶۶}، خلمنو^{۶۷}، سوییبور^{۶۸}، بلزک^{۶۹}، تربلینکا^{۷۰}، و آشویتس^{۷۱}) چنین عکسی وجود ندارد و این نکته‌ای مهم است. تمام این اردوگاه‌ها در نواحی شرقی آلمان قرار دارند که در پایان جنگ تحت سلطه شوروی در آمد. این نکته که شوروی به هیچ یک از متخصصان، پزشکان و روزنامه‌نگاران اجازه بازرسی از اردوگاه را نداده و هیچ عکسی از پشته‌های جسد و گورهای دسته جمعی منتشر نکرد، بسیار گویاست. بازنگران از اواخر دهه هشتاد این مناطق را در جستجوی شواهد کشتار جمعی جستجو کرده‌اند، اما مقامات دولتی به هر روش ممکن سد راه پژوهش آنان شده‌اند.

عکس‌های افرادی که بر اثر تیغوس یا سوء تغذیه جان باخته‌اند، مدام به عنوان سند کشتار جمعی عمدی ارائه می‌شود؛ در حالی که هیچ عکس مستندی از کشتار جمعی در دست نیست. چنان که گزارش‌های اولیه نشان می‌دهد، معلوم است که متفقین با مشاهده وضعیت دوزخی این اردوگاه‌ها در پایان جنگ، به این نتیجه رسیده بودند که کشتار جمعی رخ داده است. اما حقیقت ماجرا این است که دولت آلمان تنها مقصر وضعیتی نبود که شرایط این اردوگاه‌ها را رقم زد. در پی پیشروی ارتش سرخ در اواخر جنگ، هیملر^{۷۲} دستور غیرمنطقی خود مبنی بر تخلیه اردوگاه‌های شرقی را صادر کرد که منجر به شلوغی اسفبار اردوگاه‌های غربی شد.

در آن زمان چنان زیرساخت‌های آلمان را با بمب‌های خود نابود کرده بودند که امکان رساندن آذوقه و تجهیزات بهداشتی و درمانی به اردوگاهها وجود نداشت.

درباره علت این مرگ و میر تا امروز هم، مخصوصاً میان آمریکایی‌ها سوء تفاهم‌هایی باقی مانده است. نوربرت فری^{۷۳}، تاریخ‌نگار برجسته لیبرال علت این سوء تفاهم را به شرح زیر بیان کرده است^{۷۴}.

«شوکی که در اثر کشف این [پشته اجساد] ایجاد شد، اغلب به نتیجه گیری‌های نادرستی انجامید که تا امروز باقی مانده‌اند.» انکار نمی‌کنیم حکومتی که مردم را در اردوگاه زندانی می‌کند در قبال جان آنها مسئول است. بنابراین کسانی که به ناحق زندانی شده بودند، حتی اگر فقط به خاطر بیماری مرده باشند، باز هم قربانیان رایش سوم هستند^{۷۵}. با این حال نباید از خاطر برد که تا آخر جنگ، منظره کوه‌های جسد در جای جای آلمان به چشم می‌خورد. در شهرهای آلمان ۶۰۰,۰۰۰ نفر قربانی بمباران وحشتناک متفقین شدند. بیماری و گرسنگی‌ای که جان میلیون‌ها نفر را گرفت، تا سال ۱۹۴۹ هم طول کشید. خونین‌ترین تصفیه نژادی تاریخ زمانی رخ داد که روس‌ها، لهستانی‌ها، چک‌ها و صرب‌ها حدود دو میلیون آلمانی را در شرق اروپا به قتل رساندند. یک میلیون مرد جوان آلمانی در اردوگاه اسرای جنگی متفقین غرب کشته شده و یک میلیون دیگرشان دچار زندگی نباتی شدند. صدها هزار نفر دیگرشان را به اردوگاه‌های کار گولاک^{۷۶} شوروی بردند و دیگر هرگز دیده نشدند. اما رسانه‌ها تنها یک نوع پشته جسد را نشان می‌دهد، یعنی همان‌هایی که در اردوگاه‌های اسکان وجود داشت. باید همگی دلیلش را از خودمان بپرسیم. ستمدیدگان شایسته عزت و احترام هستند؛ اما آیا رسیدن به این احترام باید به ملیت و مذهب آنان بستگی داشته باشد؟

۱۲- پس اعترافات جنایتکاران و اظهارات بازماندگان چه می‌شود؟

بگذارید اول به اعتراف مجرمین بپردازیم زیرا استوارترین دلیل به نظر می‌رسد. هر چه باشد، آنها دیگر چرا دروغ بگویند؟ شهادت‌های آنان را تقریباً می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

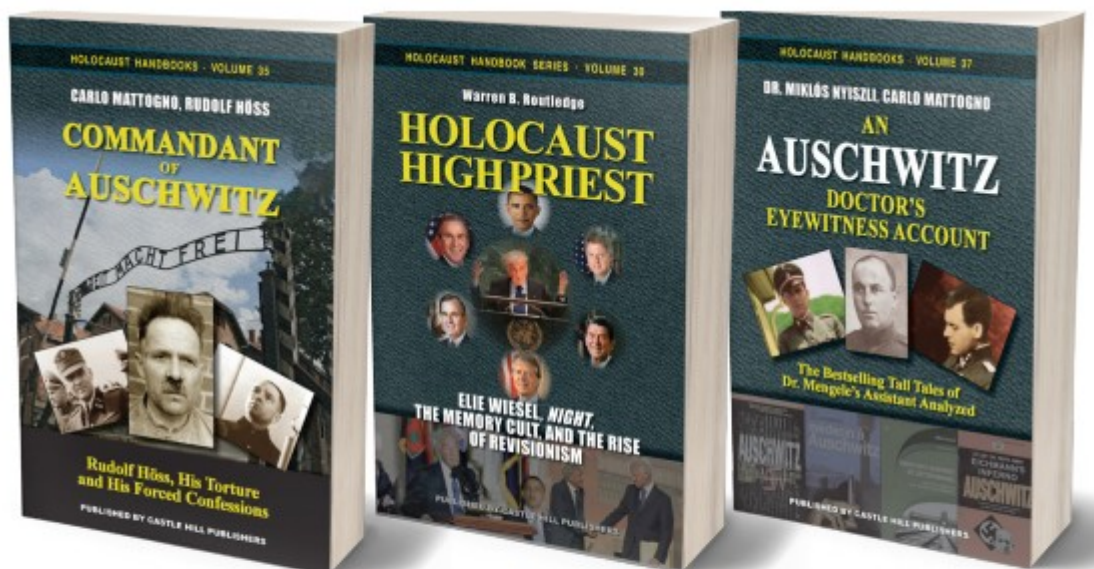
۱- اعتراف تحت فشار

۲- اعتراف در دادگاه برای گرفتن تخفیف

۳- اعتراف داوطلبانه و بدون فشار

مورد نخست: نیروهای آمریکا، انگلیس و شوروی پس از پایان جنگ جهانی دوم به سرعت شکنجه‌گاه‌هایی برپا کردند و صدها یا بلکه هزاران متهم آلمانی را به صورت هدفمند شکنجه کردند (مثلاً ن.ک. به کتاب بریتانیای بی رحم نوشته ایان کوباین^{۷۷}). برخی از «مهم‌ترین» اعترافات به همین صورت به دست آمده است: مثلاً اعترافات رودلف هوس^{۷۸}، فرمانده پیشین اردوگاه آشویتس که خانواده وی را تهدید کرده بودند^{۷۹}.

مورد دوم: در دادگاه‌های جادوگران قرون وسطی، دهها هزار نفر بدون هیچ مقاومتی اعتراف کرده بودند که با شیطان رابطه جنسی دارند یا جادوگر هستند، و این‌ها در بایگانی «بازجویی مقدس»^{۸۰} ثبت است. بیشتر آنها زیر ارباب و تهدید نبودند. حالا این به هولوکاست چه ربطی دارد؟ از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، مخالفت با هولوکاست به کاری بیهوده تبدیل شده است؛ در گذشته نیز مخالفت با عقاید کلیسا چنین بود. در هر دو مورد، متهمین در دادگاه اصل موضوع را تأیید کرده و نقش خود را در آن تا حد امکان کوچک جلوه می‌دادند تا مجازات ملایم‌تری در انتظارشان باشد. متهمین امروزی هم دقیقاً از همین الگو پیروی می‌کنند. معلوم است که برخی دیگر هم که توی باغ نبودند، اتهام را سرسختانه انکار می‌کردند؛ با این افراد به خشن‌ترین وجه رفتار می‌شد.



سه نقد پیرامون اظهارات شهود در دادگاه: رودلف هاس، الی ویزل و میکلویش نیزلی
(جلدهای ۲۰، ۲۵ و ۲۷ راهنمای هولوکاست)
که راه را برای نقدهای بعدی هموار کردند.

مورد سوم: شهادت این افراد به بازماندگان فاجعه شباهت دارد، که توصیف حالشان در ادامه آمده است. شهادت متهمین، اشخاص ثالث و بازماندگان حتی در صورتی که زیر شکنجه و تهدید نباشند، باز هم به علت‌های مختلفی ممکن است نادرست باشد. در خصوص بازماندگان، تمایل به تلافی کردن یکی از انگیزه‌های احتمالی برای دروغ‌گویی یا بزرگ‌نمایی است. سایر دلایل احتمالی عبارتند از:

شایعات: اردوگاه زندانیان به تمام شکل‌هایش، بستری مناسب برای ایجاد و پخش شایعات است؛ مخصوصاً در زمان جنگ و ناآرامی. **سوء تفاهم:** هر خبر ناقصی که به گوش برسد، طوری تحریف می‌شود که با باورهای ذهنی افراد جور دربیاید؛ این موضوع به اضطراب و شایعات دامن می‌زند.

شنیده‌ها: وقتی افراد رخدادی را خودشان ندیده و فقط از دیگران شنیده باشند، ممکن است چنین اخباری به سرعت تحریف شود.

شاخ و برگ دادن: بیشتر آدمها وقتی جزئیات موضوعی را ندانند، ناخواسته جایش را با حدس و گمان پر کرده، بر اساس آن نتیجه‌هایی می‌گیرند و آن را حقیقت می‌پندارند؛ زیرا مغز انسان از بلا تکلیفی بیزار است.

باوراندن: به گواهی پژوهش‌های علمی، شهادت بسیاری افراد در واقع خاطرات دست اول خودشان نیست؛ بلکه خبرهای راست و دروغی است که از دیگران شنیده‌اند و در سرشان فرو رفته است. هر چه این خبرهای نادرست را بیشتر شنیده باشند، و هر چه اطرافیان بیشتر فشار بیاورند که «مگر یادت نیست؟»، گرایش به چنین کاری بیشتر می‌شود.

بیماری: بیماری تیفوس در بسیاری از اردوگاه‌های آلمان بیداد می‌کرد. بیماران مبتلا به تیفوس دچار توهم و خیالات کابوس‌واری می‌شوند که از ترس و دلواپسی اعماق دلشان سرچشمه می‌گیرد (چنین علامتی در مننژیت هم دیده می‌شود). بسیاری از زندانیان پس از بهبودی، قادر به حلاجی کردن خاطرات آن برهه از زندگی خود نبودند.

حرف توی دهن گذاشتن: تقریباً همه جهانیان، بازماندگان را برای تعریف کردن وقایع آن دوران تحت فشار گذاشتند؛ مخصوصاً بازماندگان یهودی که اگر مطابق میل جمع شهادت نمی‌دادند، به عنوان خائن شناخته می‌شدند.

ترس و تهدید: هر کسی که با نکته خاصی مخالفت کند یا مطابق میل جمع شهادت ندهد، با عواقب ناگوار اجتماعی و حتی قانونی روبه‌رو می‌شود؛ شیطانی‌ترین کار دنیا انکار وقوع «آن» است، حال «آن» هر چه باشد.

مصونیت: بازماندگان هر چه بگویند، دیگران باور خواهند کرد. هر چه داستانشان گیراتر باشد و شنوندگان را بیشتر میخکوب کند، پول و شهرت بیشتری هم در انتظارشان خواهد بود. اگر هم مچشان را هنگام دروغگویی بگیرند، هیچ پیامدی بدی برایشان نخواهد داشت. در حقیقت انتقاد از بازماندگان یعنی کفرگویی؛ پيامدش هم آزار دیدن از مردم، یا در مواردی آزار دیدن از حکومت است. هیچ انگیزه‌ای برای گفتن حقیقت وجود ندارد، اما انگیزه برای دروغگویی و اغراق بسیار است.

فرجام سخن آن که نباید گمان نیک ما به زیبایی و درستی حرف‌های کسی، مبنای اظهار نظرمان در مورد راست بودن حرف‌هایش باشد؛ بلکه محکمه‌پسند بودن گفته شهود، امکان وقوع ادعای آنها، و همخوانی‌شان با منابع موجود ملاک است. چنان که معروف است، شهادت شاکی و متهم [به نفع خودشان] قابل اعتماد نیست.^{۸۱}

۱۳- چه فرقی می‌کند که اسیران از گاز مرده باشند یا بیماری؟

از نظر درد و رنجی که هر قربانی کشیده است، هیچ فرقی نمی‌کند؛ حتی شاید مردن با گاز، سریع‌تر از مرگ تدریجی بر اثر بیماری باشد. در بسیاری آزاری که اینان دیده اند، هیچ شکی نیست؛ با این حال، اینجا سخن ما در مورد دقت تاریخی انگ‌ها و اتهامات است که به آلمانی‌ها نسبت داده و آنها را به اصطلاح «ملت بزه کار»^{۸۲} خوانده‌اند، و همچنین پیامدهایی که این اتهامات در زندگی آنها بر جای گذاشته است.

نسل‌کشی عمدی و منظم در سلاخ‌خانه‌های شیمیایی با مرگ و میر بر اثر بیماری زمین تا آسمان فرق می‌کند، و این نکته را تاریخ‌نگاران هر دو طرف قبول دارند. تاریخ بشری پر از شکست‌های نظامی، اشتباه‌های سیاسی و بی‌کفایتی‌هایی است که باعث قحطی، شیوع بیماری و غیره شده است. اما در این مورد، گروهی از مردم یک کشور قربانی کشتار جمعی‌ای شده‌اند که از نظر اخلاقی و تاریخی، تافته‌ای جداافتاده به حساب می‌آید. کل ملت آلمان را برای این جنایت خاص مقصر شناخته‌اند، نه فقط چند نفر («گناهی که متوجه جمع است» و «تقصیری که موروثی است»). به همین علت، گاهی رفتارها طوری است انگار آلمانی‌ها شاخ و دم دارند یا خون یهودیان از دیگران رنگین‌تر است.

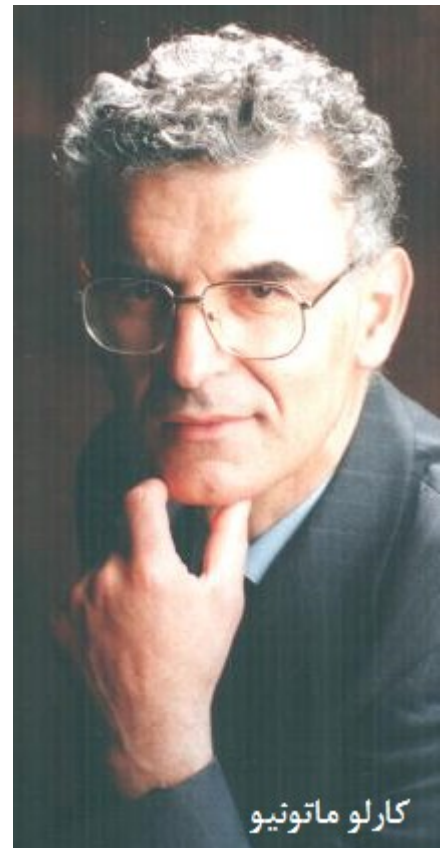
در این مورد ما خواندن کتاب دکتر فینکل اشتاین (کارخانه هولوکاست) را به علاقمندان بسیار توصیه می‌کنیم.^{۸۳}

۱۴- اگر نازی‌ها ۱۰۰۰ تن را هم کشته باشند، بسیار است. پس چرا سر تعداد بحث می‌کنید؟

بدون شک حتی یک نفر هم بسیار است، و حتی آن آزار و اذیت‌های رایش سوم که منجر به مرگ کسی نشده هم از هر نظر ناپذیرفتنی می‌باشد. اما در بررسی علمی این مطالب که آیا اصلاً کشتاری رخ داده است، انجام آن چگونه بوده یا قربانیان چند نفر بوده‌اند، این استدلال پذیرفتنی نیست؛ به سه دلیل:

نخست: اگر تعداد مهم نباشد، پس چطور همین آمار کشته‌شدگان دهها سال همچون وحی منزل بوده است؟ اگر تعداد اهمیتی نداشت، دیگر لازم نبود عرف و قانون چنین تعصبی روی آمار قربانیان داشته باشد. آشکار است که موضوع تنها سرنوشت شش میلیون انسان نیست؛ بلکه اگر معلوم شود آمار کشتگان هولوکاست نادرست بوده، سایر قسمت‌های روایت هولوکاست هم آماج نقدهای ناخوشایند قرار می‌گیرد: یعنی پیراهن عثمانی که نباید از سر نیزه پایین بیاید، به خطر خواهد افتاد.

از نظر علمی، بحث در مورد آمار باید همیشه آزاد باشد، هر چند که سرنوشت هر یک از قربانیان به خودی خود غم‌انگیز است. این هیچ توجیه منطقی ندارد که هر کس در مورد آمار شش میلیون تردیدی داشت و ادعایی درست مطرح کرد، جامعه و حکومت از یک سو او را مورد آزار و پیگرد قرار دهند و از سوی دیگر بگویند «حتی یک نفر هم زیاد است» و «تعداد مهم نیست». نمی‌شود که آمار شش میلیون مهم نباشد و در عین حال قانون جزایی پشت آن بایستد.



کارلو ماتونیو

دومین و مهم ترین دلیل: ارزشمندی جان انسان با تمام درستی‌اش، نباید بهانه‌ای برای ممنوع شدن پژوهش علمی باشد. علم همیشه باید برای یافتن پاسخ دقیق، دستش باز باشد و جز این را بر نمی‌تابد. اگر مثلاً مسئولین یک پروژه ساختمانی ارزیابی ریسک وقوع حوادث را برای مهندسان ممنوع کنند، با این توجیه که هیچ حادثه‌ای قابل تحمل نیست، چه فکری می‌کنیم؟ هر گاه چنین تقاضای مسخره‌ای از مهندسی داشته باشیم، وی به سرعت به نتایج اشتباه رسیده و برای هر شرکتی که استخدامش کرده باشد، خطر آفرین خواهد بود. در مورد تاریخ نگاران نیز همین موضوع صادق است. اگر بگوییم بررسی انقادی غیراخلاقی است و تاریخ نگاران را از آن منع کنیم، دیگر نتیجه چنین تاریخ نگاری جهت‌داری غیر قابل اعتماد خواهد بود. همچنین از آنجا که دانش ما از تاریخ معاصر تأثیر مستقیمی بر سیاست می‌گذارد، بنابراین سیاست‌های مردمی ما نیز اشتباه و غیر قابل اعتماد خواهند بود. مسئولیت و کارکرد اصلی تمام شاخه‌های علم این است که آمار و ارقام درست ارائه کنند. این اصول در مورد شیمی، فیزیک و مهندسی اعمال می‌شود. نمی‌توان به دلایل سیاسی، در علم تاریخ از آنها صرف نظر کرد؛ که اگر چنین کنیم، روشنفکری ما به سیاه‌ترین دوران قرون وسطی باز خواهد گشت.



آرتور آر. یاتز

سوم: وقتی جنایتی را آنقدر شنیع و غیراخلاقی می‌دانند که گویی در تاریخ بشری یگانه و بی‌همتاست، دیگر نباید مانع بررسی علمی آن شوند؛ بلکه باید همچون سایر جنایت‌ها مورد بررسی موزج قرار گیرد. حتی باید گفت اثبات بی‌سابقه بودن آن جرم، بررسی‌های بی‌سابقه‌ای را هم می‌طلبد. این که گروه یا فردی جنایتی را شرم‌آور دانسته، پژوهش و بازرسی در مورد آن را قبیح

بخواند و آن را ممنوع کند، خودش جرمی شرم‌آور است: نخست آن که نگذاشته متهم در برابر این اتهامات غیرمنطقی از خود دفاع کند، و دوم آن که نمی‌گذارد دیگران از به‌کارگیری چنین روش‌های ظالمانه‌ای انتقاد کنند. این دقیقاً همان بلایی است که پس از جنگ جهانی دوم سر آلمان آمد: ابتدا آنها را زشت‌رو کردند، سپس به آنان تهمت زدند و حق دفاع را از آنان گرفتند. رفتاری که متفقین پیروزمند با آلمان شکست خورده داشتند، به راستی که در دوران مدرن نظیر ندارد؛ زیرا متفقین به بدنام‌ترین قاتلین زنجیره‌ای هم لااقل فرصت دفاع از خود را می‌دهند.

۱۵- به هر حال مگر نباید از یهودیان ستم‌دیده دلجویی کرد و آنان را محترم شمرد؟

هر ستم‌دیده‌ای حق دریافت غرامت دارد، و هر قربانی جرم و جنایت لایق احترامی در خور کرامت انسانی است. بازنگران هم نمی‌خواهند احترام یا حق دریافت غرامت را از ستم‌دیدگان بازدارند، فقط به دنبال پژوهش بی‌طرفانه تاریخی هستند. در این مورد خاص، شواهد نشان می‌دهد که تعداد قربانیان این واقعه تاریخی بسیار کمتر از آن است که پیش‌تر می‌پنداشتند. دریافتن حقایق تاریخی تأثیر بدی روی سرنوشت کسی ندارد و حتی می‌تواند کمکی برای یافتن قربانیان جدید باشد.

آلمان تا سال ۲۰۱۶ حدود ۵/۷۵ میلیارد یورو (معادل ۹۳ میلیارد دلار) غرامت به کسانی پرداخت کرده است که «از رژیم نازی‌ها ستم دیده‌اند»^{۸۴} گرچه این حاصل جمع بسیار بزرگ به نظر می‌رسد، در واقع تنها با یک مثال می‌توان نشان داد که موضوع سر پول نیست: بر اساس آمار ویکی‌پدیا، کل آلمانی‌ها فقط در سال ۲۰۱۰ مبلغ ۱۲۰ میلیارد یورو (حدود ۱۵۰ میلیارد دلار) خرج

رفتن به تعطیلات کرده‌اند!^{۸۵} این یعنی سرانه «هزینه تعطیلات نسبت به جمعیت» آلمان در دنیا اول است. بنابراین واضح است کل غرامتی که آلمانی‌ها به ستم‌دیدگان (واقعی یا ساختگی) جنگ جهانی دوم و هولوکاست پرداخت کرده‌اند کمتر از هزینه‌ای است که هر سال برای تعطیلاتشان خرج می‌کنند؛ این به وضوح نشان می‌دهد که از نظر مالی فشار چندانی بر آلمانی‌ها نیست. معلوم می‌شود مسأله واقعی جنبه قانونی و اخلاقی دارد، نه مالی. شاید آن اصل بنیادینی را که در قانون اساسی تمام کشورها هست، به یاد

داشته باشید: با فوت متهم، بستگان او هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال اعمال او ندارند.^{۸۶} بنابراین از آنجا که نسل زمان جنگ آلمان کم‌کم از این دنیا می‌روند، ادعاهایی که علیه آلمانی‌ها مطرح می‌شود باید محدودیت زمانی داشته باشد. همچنین باید رعایت انصاف را نیز کرد، زیرا آلمانی‌ها تنها کسانی نبودند که دیگران را به رنج و سختی دچار کردند. مثلاً جالب نیست بدانیم که چکسلواکی، لهستان، شوروی، آمریکا، نروژ، انگلستان و فرانسه، چهار میلیون آلمانی را سالها و حتی دهه‌ها پس از پایان جنگ به بردگی گرفتند^{۸۷} و این افراد تازه اکنون ممکن است بتوانند غرامت بگیرند؟ زمانی که نیروهای متفقین صنایع آلمان را نابود کردند،

بندرهايش را محاصره کردند و آیزنهاور نگذاشت به مردم غذا برسد، میلیون‌ها آلمانی از قحطی مردند^{۸۸}؛ بمباران وحشتناک متفقین ششصد هزار آلمانی را به کام مرگ برد^{۸۹}؛ از ۱۲ میلیون مردم آلمان شرقی در زمان پاکسازی نژادی، ۲ میلیون نفر مردند یا کشته شدند^{۹۰}؛ خون‌بهای آنها را کی به بازماندگان پرداخت می‌کنند؟

مگر احترام و دریافت غرامت حق تمام ستم‌دیدگان نیست؟ نکند بعضی‌ها خونشان رنگین‌تر است؟

۱۶- بازنگران هولوکاست چه کسانی هستند؟

بازنگران هولوکاست گروه یکدستی نیستند. برخی اصل و نسب یهودی دارند (همچون جوزف جی. برگ^{۹۱}، راجر گای دامرگ^{۹۲}، دیوید کول^{۹۳}، جوئل هیوارد^{۹۴}، جرارد منوهین^{۹۵}، پل آیزن^{۹۶}، هنری هرکویچ^{۹۷})، برخی مسیحی (مایکل ای. هافمن^{۹۸}، رابرت کنتس^{۹۹})، عده‌ای مسلمان (ابراهیم علوش^{۱۰۰}، احمد رامی^{۱۰۱}، روزه گارودی^{۱۰۲}) و برخی آتئیست و بی‌دین (گرمار رودلف^{۱۰۳}، برادلی اسمیت^{۱۰۴}، روبر فوریسون^{۱۰۵}).

برخی از بازنگران خود در اردوگاه‌های اسکان رژیم نازی اسیر بوده و آزار دیده‌اند (پل راسینی^{۱۰۶} و جوزف جی برگ). برخی دیگر هم سربازان سابق جنگ جهانی دوم، هم از جبهه متفقین و هم متحدین (ویلی والوی^{۱۰۷}، ویلهلماشتیگلیش^{۱۰۸}، داگلاس کالینز^{۱۰۹}).

برخی از بازنگران استاد دانشگاه هستند (پروفسور روبر فوریسون^{۱۱۰}، پروفسور آرتور آر باتز^{۱۱۱}، پروفسور توماس دالتون^{۱۱۲}، پروفسور

کوستاس زاوردینوس^{۱۱۳}) و برخی دیگر مدرک دکترا دارند (دکتر ویلهلم اشتیگلیش، دکتر رابرت کنتس، دکتر هربرت تیدمان^{۱۱۴}، دکتر نیکولاس کولراستورم). عده ای مدرک کارشناسی ارشد در رشته‌های شیمی، فیزیک و مهندسی دارند (ویلی والوای، والتر لوفتل^{۱۱۵}، گرمار رودلف^{۱۱۶}، آرنولف نومایا^{۱۱۷}، فردریش برگ^{۱۱۸}) عده‌ای هم تاریخ‌نگار هستند (مارک وبر^{۱۱۹}، رابرت کنتس، کارلو ماتونیو^{۱۲۰}، جین پلوتان^{۱۲۱}، نیکولاس کولراستورم) و برخی دیگر استاد سایر رشته‌ها هستند (یورگن گراف^{۱۲۲}).



در بین بازنگران انواع گرایش‌های سیاسی همچون کمونیست و سوسیالیست (پل راسینی، روزه گارودی)، چپ میانه‌رو (پی یر گیوم^{۱۲۳}، سرژه تیون^{۱۲۴})، لیبرال (اندرو آلن^{۱۲۵}، گرمار رودلف، دیوید کول^{۱۲۶}، برادلی اسمیت^{۱۲۷}، ریچارد وایدمان^{۱۲۸})، محافظه‌کار (کارلو ماتونیو، ویلی والوای)، راست گرا (اودو والندی^{۱۲۹}، مارک وبر) و ناسیونال سوسیالیست (ارنست زوندل^{۱۳۰}، ونسان رنوآر^{۱۳۱}) وجود دارد. البته نمی‌توانیم با قطعیت بگوییم که دسته بندی بالا درست است، زیرا تقسیم بندی بازنگران را بر اساس گرایش سیاسی‌شان امری بی اهمیت می‌دانیم.

از نظر ملیت عده ای فرانسوی هستند (روبر فوریسون، پی یر گیوم، روزه گارودی، پل راسینی، ونسان رنوآر، جین پلوتان) عده‌ای آمریکایی (برادلی اسمیت^{۱۳۲}، توماس دالتون، مارک وبر، آرتور باتز، ریچارد ویدمان، فرد لوکته^{۱۳۳}) بعضی آلمانی (گرمار رودلف، والتر لوفتل، ویلی والوای، آرنولف نومایا، ویلهلم اشتیگلیش) و برخی سوئیسی (یورگن گراف، آرتور فوگت^{۱۳۴})، از ایتالیا (کارلو ماتونیو)، اسپانیا (انریکه آینات^{۱۳۵})، اردن (ابراهیم علوش^{۱۳۶})، مراکش (احمد رامی^{۱۳۷})، انگلیس (نیکولاس کولراستورم) و چند تن دیگر از سوئد، دانمارک، لهستان و روسیه تنها بخشی از جمعیت بازنگران هستند^{۱۳۸}.

۱۷- آیا بازنگران هولوکاست می‌خواهند از هیتلر اعاده حیثیت کنند؟

تأثیر یافته‌های بازنگران روی آبروی هیتلر یا دیگران اصلاً مهم نیست؛ زیرا برای پژوهشگران، تأثیر بررسی‌های تاریخی بر آبرو و حیثیت خودشان یا دیگران، هیچ وزنی ندارد. در اینجا نظر گرمار رودلف را در این خصوص نقل قول می‌کنیم^{۱۳۹}:

«ترویج ملی‌گرایی و تلاش برای احیای نظام خودکامه‌ای ملی‌گرا، آراستن سوسیالیسم ملی و توجیه آن، اتهاماتی هستند که مدام متوجه بازنگران می‌شوند. بی‌گمان همه بازنگران چنین نیستند؛ هر چند از عده‌ای این کار سر بزند. به هر حال حقایق مسلم را نمی‌شود با شبهات سیاسی رد کرد، و مطرح کردن این شبهات هیچ کمکی به گفتگو پیرامون حقایق نمی‌کند. پس این دست انگیزه‌های منسوب به بازنگران، راست باشد یا نه، در هر صورت اهمیتی ندارد. همانطور که لئوپولد رانکه^{۱۴۰}، تاریخ‌دان آلمانی قرن نوزدهم می‌گوید، روایت عینی گذشته‌ها مهمترین هدف ما در تمامی مراحل پژوهش می‌باشد. مثلاً بی‌گناه جلوه دادن چنگیزخان و لشکر مغول یا برعکس، روا داشتن تهمت‌های ناروا به آنان، جایی در پژوهش‌های تاریخی ندارد. اگر کسی بی‌گناه نمایاندن

چنگیزخان را در پژوهش علمی ممنوع کند، یا خودش را مسخره کرده یا شاید انگیزه های سیاسی از این کار دارد؛ وگرنه چرا کسی خواهد که دیدگاه های قربانیان و دشمنان چنگیزخان را تا ابد به ما تحمیل کند؟ همین موضوع در مورد رایش سوم و هیتلر هم صادق است. بازنگران و راویان هولوکاست هر دو حق دارند دیدگاه های سیاسی خودشان را داشته باشند، اما چاه کن ته چاه است: کسی که می گوید حق نداریم سوسیالیسم ملی را از هیچ جرمی تبرئه کنیم، خودش اعتراف کرده که هدفش روشن شدن حقیقت نیست، بلکه می خواهد که تحت هر شرایطی و به هر بهایی سوسیالیسم ملی را مجرم و بی اخلاق جلوه دهد. تنها انگیزه ممکن برای انجام چنین کاری انگیزه های سیاسی می باشد. پس ثابت می شود کسی که پژوهش های بازنگران را سیاسی قلمداد می کند، خودش انگیزه سیاسی دارد. بنابراین گرچه بعضی از بازنگران انگیزه های سیاسی داشته باشند، اما همه کسانی که به بازنگران چنین خرده ای می گیرند، سیاسی هستند. اینها با کشف و ارزیابی حقایق مشکل دارند، حالا هر چقدر هم به حرفهای ضد فاشیستی شان جنبه اخلاقی بدهیم. کوتاه آنکه در پژوهش تاریخی فقط حقیقت برای ما مهم است، نه فلان نظام یا سیاستمداری که رفته یا مانده، یا این که ارتباط اخلاقی اش با پژوهش ما چگونه است. دشمن علم است هر که جز این بگوید.»



کدام مهمتر است: یافتن حقیقت یا بدنام کردن هیتلر؟

آری، کسانی [نئونازی ها] برای دفاع از عقاید خودشان از پژوهش های بازنگران نقل قول می کنند. اما بازنگران با هر اقدامی که جلوی آزادی بیان و آزادی اطلاعات را بگیرد، در گذشته، حال و آینده، مبارزه می کنند؛ زیرا ما بیش از هر کسی به این حقوق نیازمندیم.

مثلا در قانون اساسی آلمان حقوق مدنی ارج زیادی داشت؛ هیتلر در بهار سال ۱۹۳۳ بیشتر این حقوق را تعلیق کرده و بعدها کاملاً فسخ کرد. بازنگران این کار هیتلر را محکوم می کنند، چنان که کارهای مشابه بسیاری از کشورهای اروپایی در قبال بازنگران را (ن.ک پرسش ۱۹)؛ نمی توان یکی را پذیرفت و دیگری را رد کرد.

هیتلر به راحتی آدم می کشت؛ مثلاً چند تن از رهبران SA^{۱۴۱} را (که گویا متهم به شورش بودند)، به جای آن که به دادگاه بسپارد، بدون تشریفات در تابستان ۱۹۳۴ اعدام کرد. بازنگران این کار را محکوم می کنند، چنانکه کتک زدن، پرتاب بمب و آتش زدن اموال بازنگران و اقدام به کشتن یکی از آنان^{۱۴۲}؛ نمی توان یکی را پذیرفت و دیگری را رد کرد.

در آخر هیتلر و دولتش در واقعه معروف «شب بلورین»^{۱۴۳} در سال ۱۹۳۸ یهودیان آلمان را قتل عام کرده، به اموالشان آسیب رساند و به شرکت های بیمه اجازه پرداخت خسارت به یهودیان نداد؛ سپس با گرفتن جریمه ای به ارزش یک میلیارد رایش مارک^{۱۴۴} از یهودیان آلمان، تمامی آنها را تنبیه کرد! بازنگران باید به تنبیه و نکوهش هیتلر نسبت به آنان اعتراض کنند، چنان که نسبت به تبعیض اجتماعی بازنگران و جریمه نقدی و زندانی شدن ما؛ نمی توان یکی را پذیرفت و دیگری را نه.

زندانی کردن افراد بدون انجام دادرسی تنها به خاطر نژاد و دینشان یا به خاطر بیان صلح آمیز باورهایشان که دیگر جای خود دارد. بازنگران این کارهای هیتلر را هم محکوم می‌کنند، چنان که زندانی شدن خودشان را به دلیل بیان صلح آمیز دیدگاه‌ها؛ نمی‌توان یکی را پذیرفت و دیگری را نه.

کسانی از این قبیل اعمال جنایت آمیز دولت هیتلر دفاع کرده، آن را قابل چشم پوشی می‌دانند یا ستایش می‌کنند؛ ما قادر نیستیم جلوی این افراد را بگیریم. اما به شیوه‌ای صلح آمیز از طرف خودمان، از صمیم قلب از آنان برائت می‌جوئیم.

بازنگران هولوکاست چه می‌خواهند؟

بگذارید اول به این سؤال پاسخ دهیم: کسانی که بازنگران را می‌گیرند، می‌زنند و می‌رانند؛ آنها به آنهایی که نمی‌گذارند این یک فصل از تاریخ را بررسی کنیم، و به انگیزه پاک ما ناسزا می‌گویند، این‌ها چه می‌خواهند؟ همان کسانی که همیشه انگ انواع اندیشه‌های پلید را به ما بازنگران می‌زنند. ولی مگر این همه آدم بی‌آزار و بی‌گناه را ما به زندان انداخته و آزار داده‌ایم؟ پس پرسیدن از انگیزه آنها یکی که بازنگران را در تمام دنیا با سنگدلی آزار می‌دهند، مهم‌تر و سودمندتر است. چرا از این کارها می‌کنند؟

پس کسی که فقط از انگیزه ما می‌پرسد و و کاری به آنان ندارد، باید تعصب‌های خودش را چاره کند. نمی‌شود انگیزه یکسانی برای بازنگران فرض کرد، زیرا آدم‌های گوناگونی در میان آنان وجود دارد (ن.ک. پرسش ۱۶). هر تعریفی که به تمام بازنگران تعمیم بدهیم، هم نادرست خواهد بود و هم همراه‌کننده؛ با این حال، وجه مشترک تمام بازنگران این است: تلاش در راستای اثبات این که برای روایت متعارف هولوکاست، مدارک کافی وجود ندارد.

اگر بازنگران می‌خواستند به پایه سیاسی واحدی برسند، احتمالاً در مورد مسائل غیر از هولوکاست درگیر مرافعه‌ای بی‌پایان می‌شدند. بنابراین نسبت دادن دیدگاه سیاسی یکسانی به آنان نادرست و همراه‌کننده است. دیدگاه‌های سیاسی بازنگران بلاشک متنوع و ناهمگون است. اما حکومت‌ها و رسانه‌های اکثر کشورهای غربی این کلیشه خلاف واقع را تبلیغ می‌کنند که تمامی بازنگران گرایش‌های راست افراطی داشته و می‌خواهند نظام ناسیونال سوسیالیست را احیا نمایند تا حکومت راست مستبد جدیدی روی کار بیاید. این در مورد برخی از بازنگران درست است، اما آنان در میان جمعیت بازنگران اقلیت محسوب می‌شوند.

با ذکر چند مثال می‌توان تنوع سیاسی را در میان بازنگران نشان داد؛ با وجود چنین انگیزه‌هایی معلوم نیست چنین وصله‌های ناجوری چگونه ممکن است به آنها بچسبند:

پل راسینی: کمونیستی فرانسوی که به یهودیان کمک کرد از رژیم نازی‌ها فرار کنند و به دلیل همین فعالیت‌های مقاومت آمیز خود در اردوگاه اسکان نازی‌ها زندانی شد، چه انگیزه‌ای برای احیای ناسیونال سوسیالیسم دارد؟
یوزف جی. برگ: یهودی‌ای که در زمان جنگ جهانی دوم طی اشغال آلمانی‌ها و روس‌ها رنج کشید، چه انگیزه‌ای می‌تواند داشته باشد؟

فرد لوکته: متخصص فناوری اعدام آمریکایی که هیچ گرایش سیاسی ندارد، چه انگیزه‌ای برای برایش متصور است؟

پی یر گیوم، سرژ تیون: آنارشیست‌های چپ‌گرای فرانسوی چه انگیزه‌ای برای احیای ناسیونال سوسیالیسم در آلمان دارند؟

روژه گارودی: کمونیست فرانسوی کهنه‌کار و معروف چه انگیزه‌ای دارد؟

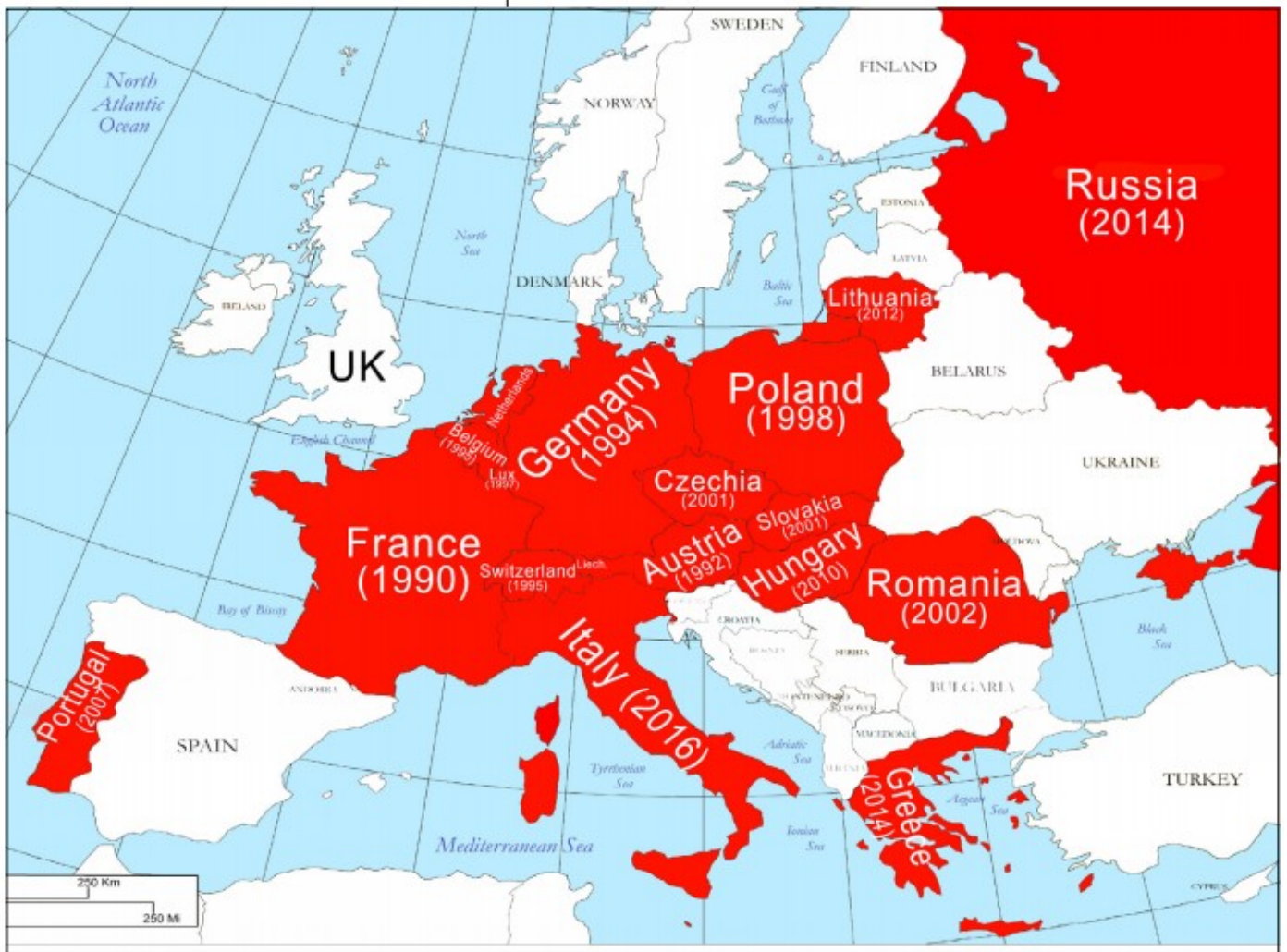
برادلی اسمیت، ریچارد وایدمان: این دو لیبرال آمریکایی چه انگیزه‌هایی دارند؟

جین پلونتان، گرمار رودلف: متخصصان اروپایی لیبرال و محافظه‌کار که در اواسط دهه ۶۰ میلادی به دنیا آمده‌اند، چه انگیزه‌ای از احیای ناسیونال سوسیالیسم دارند؟

معیار درستی ادعای فرد گرایش سیاسی او نیست، بلکه شواهدی است که برای مدعای خود ارائه می‌کند. پس عقاید بازنگران در زمینه سیاست و غیره هر چه باشد، ربطی به زمینه فعالیت آنها ندارد.

۱۹- آیا بازنگری در هولوکاست غیر قانونی است؟

به موجب ماده الحاقی نخست قانون اساسی آمریکا (ذیل موضوع گفتگوی علمی صلح آمیز) اظهار نظر و نوشتن و انتشار پیرامون بازنگری در هولوکاست کاملاً قانونی است. اما موضوع در کانادا، استرالیا، بسیاری کشورهای اروپایی و اسرائیل فرق می‌کند.^{۱۴۵}



کشورهایی که بازنگری در هولوکاست را ممنوع کرده اند به همراه سال تصویب قانون مربوطه، روی نقشه اروپا با رنگ قرمز مشخص شده اند.

در بیان علت این تبعیض می‌گویند که نظریات بازنگرانه توهین به یهودیان است و توهین به کسانی که در جنگ جهانی دوم آسیب دیده‌اند، نامشروع است. بازنگری در هولوکاست به خودی خود چنین رویکردی نسبت به یهودیان ندارد (هر چند بعضی از حامیان بازنگری ممکن است داشته باشند) اما بازنگران به این نتیجه رسیده‌اند که شهادت چندین چهره یهودی در مورد رویدادهای جنگ جهانی دوم راست نیست؛ بیان این موضوع چه آشکار باشد چه در لفافه، رهبران بیشتر جوامع کلیمی را به شدت آزرده می‌کند.

معلوم است که یهودیان هم مانند بقیه آدم‌ها گاهی دچار خطا می‌شوند، دست به اغراق و تحریف می‌زنند، یا دروغ می‌گویند؛ اگر جز این بود جای تعجب داشت. اما ظاهراً نمایندگان سرشناس یهودی فکر کرده‌اند که هیچ‌کس نباید اجازه شک کردن به ادعای شاهدان یهودی هولوکاست را داشته باشد، و بسیاری از رهبران کشورهای غربی نیز با آنها هم‌عقیده هستند.

اما اگر از دید حقوقی به موضوع نگاه کنیم، باید اصرار کنیم که بازنگری در هولوکاست قاعداً باید در تمام این کشورها کاملاً قانونی باشد؛ زیرا همه آنها اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل را امضا کرده‌اند و ملزم به اجرای آن هستند. تنها در صورت بروز توهین یا برانگیختن به عمل مجرمانه می‌توان آزادی بیان را محدود کرد. ظاهراً گفتگوی صلح‌آمیز و پژوهش‌های علمی باید آزاد باشد و نمی‌توان برایش محدودیتی قائل شد؛ اما در عمل اوضاع فرق می‌کند.

به همین دلیل پایان‌نامه دکتری جامعی در آلمان با موضوع «مجازات‌پذیری دروغ آشویتس»^{۱۴۶} (به آلمانی: Die Strafbarkeit

des Auschwitz-Leugnens) به این نتیجه رسید که از نظر حقوقی، بازنگری در هولوکاست به خودی خود قابل سرکوب کردن

نبوده، سرکوب کردن آن نقض حقوق اولیه بشری می‌باشد^{۱۴۷}. اما در عمل چیز دیگری مشاهده می‌شود. پس این تفاوت بین تئوری

تا عمل را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

در توجیه این کار، که همانا گرفتن آشکار حقوق مدنی مردم باشد، می گویند که دیدگاه‌های بازنگران ممکن است آرامش جامعه را بر هم زده یا مردم را به آزار دادن دیگران (مخصوصاً یهودیان) برانگیزاند، اگرچه بیان آن کاملاً منطقی و بدون واژه‌های برآشوبنده باشد. اما در حقیقت بیان منطقی واقعیت‌ها و ادعاهای ثابت شده، هر قدر هم تابوشکن و بحث‌برانگیز، باز نمی‌تواند باعث چنین کارهایی باشد. هر کسی که واکنش بیش از اندازه به این کتابها نشان دهد، یا مشکل از خودش است (در تربیتشان یا شرایط جامعه) یا مشکل از خود جامعه است که در وهله اول چنین تابویی را به وجود آورده. پس این که دیدگاه‌های واقع‌گرا در مورد تعقیب یهودیان به خودی خود باعث تحریک می‌شود، دروغی بیش نیست. اگر تمام دنیا بخواهد این رویه را در پیش بگیرد، هر گروه بانفوذی که از موضوعی ناراحت شد، با سوءاستفاده از این روش آن را ممنوع می‌کند. در واقع مفهوم «صلح جامعه» ابزاری خودکامگان است، برای سرکوب دیدگاه‌هایی که با وجود مشروع بودن، بحث‌برانگیز باشند.

تنها قانونی که برای حکومت بر گفتمان آزاد نیاز داریم این است: هر چیزی آزاد است مگر این که حقوق مدنی دیگر افراد را نقض کند یا این که تجاوز به حقوق دیگران را توجیه کند، آن را بپوشاند، ترویج نماید یا به آن دعوت کند. از آنجا که تمامی تهدیدهای واقعی علیه صلح جامعه همچون دعوت به انقلاب‌های خشن، فتنه، براندازی، قتل‌عام و تصفیه نژادی در مرحله‌ای دعوت به نقض حقوق مدنی دیگران می‌نمایند، دیگر مفهوم «صلح جامعه» منسوخ شده، قدرت‌مداران دیگر قادر به سوءاستفاده از آن نبوده و نمی‌توانند دیدگاه‌های جنجالی مشروع را سرکوب کنند.

توجیه دیگری که برای تصویب قوانین سرکوب بازنگران، مخصوصاً در کشورهای آلمانی زبان وجود دارد، تقریباً به شرح زیر است: «برای این که کتاب سوزان و زندانی شدن مخالفان و آزار اقلیت‌های زمان نازی‌ها تکرار نشود، باید کتاب‌های دیگری را بسوزانیم، مخالفان دیگری را زندانی کنیم و اقلیت‌های دیگری را آزار دهیم.» بی‌منطق بودن این گزاره چنان آشکار است که نیاز به توضیح بیشتری نیست. موضوع این است که چنین قانون مستبدانه‌ای در نظامی «دموکراتیک» وضع شده و به اکثریت اجازه می‌دهد تا اقلیت‌های صلح‌جو را به همین سادگی سرکوب کنند. بنابراین بازنگری در هولوکاست نامشروع نیست، بلکه غیرقانونی شدن آن

نامشروع است. هنری دیوید توریو^{۱۴۸} آمریکایی ۱۶۰ سال پیش در مخالفت با جنگ و برده‌داری جملاتی گفت که به زیبایی بیانگر همین موضوع است: «قانون‌هایی هستند که از عدالت به دورند: آیا باید بلافاصله کنارشان بگذاریم؟ یا فعلاً بگذاریم باشند، فقط دورشان بزنیم تا دوره‌مان به سر برسد؟ یا با کمال میل از آنها پیروی کنیم؟ در این حکومتی که ما داریم، مردم فکر می‌کنند که اول باید موافقت جمع را گرفت و بعد قوانین را تغییر داد، و گرنه ممکن است شر این کار بیشتر از خیرش باشد. اما همین که درمان صفر می‌افزاید هم تقصیر حکومت است. حکومت به بدی دامن می‌زند. چرا به دنبال دگرگونی نمی‌روند و شرایطش را فراهم نمی‌کنند؟ چرا اقلیت دانای خود را ارج نمی‌نهند؟ چرا حکومت بدون آن که آسیبی دیده باشد، دست و پا می‌زند و فریاد می‌کشد؟ چرا شهروندان را تشویق نمی‌کند که گوش به زنگ باشند و خطاهای حکومت را درست کنند، و آنچه حکومت دستور می‌دهد، بهترش را انجام دهند؟ چرا کارهایی همچون به صلیب کشیدن عیسی، تکفیر لوتر^{۱۴۹} و کپرنیک^{۱۵۰}، و یاغی خواندن فرانکلین^{۱۵۱} و واشنگتن^{۱۵۲} به دست حکومت انجام می‌شود؟ ... اقلیت وقتی خودش را هم‌رنگ جماعت کند، هیچ قدرتی ندارد؛ اصلاً دیگر اقلیت نیست، بلکه آدمهایی هستند که نه توان حرکت دارند، نه کاری از آنها بر می‌آید. اگر حکومت ناچار باشد بین پایان دادن به جنگ و بردگی و به زندان انداختن تمام انسان‌های درستکار یکی را انتخاب کند، معلوم است کدام را انتخاب خواهد کرد... وقتی حکومتی مردم را به ناحق زندانی کرد، جای هر آدم درستکاری در زندان است.»

یا ماهاتما گاندی^{۱۵۳} که هفتاد سال بعد از مقاله توریو متأثر شد:

«تا زمانی که خرافه‌ای چون لزوم اطاعت از قوانین غیرمنصفانه برقرار باشد، بردگی هم باقی خواهد ماند.»

منابعی برای مطالعه بیشتر

تارنماهای www.holocausthanbook.com و www.codoh.com

فیلم

هولوکاست و ناسزاگویی، یا مگر آلمانی‌ها این قدر احمق بودند؟^{۱۵۴}

مرحوم آنتونی لائوسون^{۱۵۵} خبرنگار ویدئویی انگلیسی و هنرمند صدا پیشه ای بود که کارگردان بازنشسته آگهی‌های تبلیغاتی (برنده جایزه بین‌المللی) فیلم بردار و کارگردان خلاق مراکز تبلیغاتی به شمار می‌آمد. وی مفاهیم ابتدایی و پیامدهای نگرش انتقادی به روایت عرفی هولوکاست را به صورت حرفه‌ای نشان داده است (۳۵ دقیقه).

هولوکاست اول: ریشه عجیب عدد شش میلیون

این مستند آشکار می‌کند که افسانه هولوکاستی که شش میلیون یهودی را در معرض آزار قرار داد، در حقیقت اواخر سالهای ۱۸۰۰ و اندی (بله، درست خواندید، اواخر قرن نوزدهم!) بر ساخته شده و در زمان جنگ جهانی اول و پس از آن (نه زمان جنگ جهانی دوم) به شهرت رسید و از آن زمان باقی مانده است (یک ساعت و ده دقیقه).

کنکاش در هولوکاست: شرح ترس‌ها، قسمت اول

این مستند با ارائه چند مثال مستدل و مرتبط، همچون پرونده اردوگاه‌های داخائو، نوردهاوزن^{۱۵۶} و برگن بلسن نشان می‌دهد که چرا نباید در مورد جنایت‌های منسوب به نازی‌ها به تبلیغات زمان جنگ اعتماد کرد؛ زیرا حتی به اعتراف تاریخ‌دانان عرف‌گرا، بیشتر این تبلیغات دروغ بوده است (یک ساعت و ۳۶ دقیقه).

تمامی این مستندها را می‌توانید به صورت رایگان در تارنمای holocausthanbooks.com تماشا یا بارگیری کنید.

کتاب‌ها

هولوکاست: راهنمایی برای مبتدیان نوشته توماس دالتون^{۱۵۷}

این کتاب تنها ۱۱۵ صفحه داشته و بسیار کاربردی است. یکی از خریداران این کتاب به نام ای. جی. پیترسون^{۱۵۸} در سایت آمازون نقد زیر را بر این کتاب نوشته است (آمازون در تاریخ ششم مارس ۲۰۱۷ تمامی کتابهای ما را برداشته و نظرات روی آنها را هم حذف کرد؛ بنابراین به علت این حجم از آزادی بیان (!)، قادر به یافتن این نظر نخواهید بود):

«بی‌نظیر و نقطه‌شروعی بسیار نیکو. نسبت به اندازه ۱۱۵ صفحه‌اش، اثری تکان‌دهنده و آگاهی‌بخش است. خواندن این کتاب به شدت توصیه می‌شود. باور کنید اگر ساعتی باورهای پذیرفته شده خود را در برابر این کتاب قرار دهید، خواهید دید که پس از آن به کجا می‌رسید.»

بحث درباره هولوکاست: نگاهی تازه به دیدگاه‌های دو طرف، نوشته توماس دالتون

این پژوهش نسخه جامع و مفصل‌تر کتابی است که در بالا معرفی کردیم، آقای دالتون طی آن حرف حساب هر یک از طرفین بحث و جدل درباره هولوکاست را آورده است (برخی معتقدند اصلاً نباید بحثی در مورد هولوکاست صورت گیرد) و پژوهش عمیق‌تری پیرامون موضوع به دست می‌دهد. ۳۰۰ صفحه دارد؛ قطع آن بزرگ‌تر از کتاب قبلی است و قیمت آن نسبت به چاپی بودنش

مناسب است. یکی از خریداران این کتاب در آمازون به نام «طرفدار پروپاقرص»^{۱۵۹} نظر خود را این‌چنین بیان کرده است:

«مهم‌ترین کتاب موجود در مورد هولوکاست. نویسنده در نسخه ۲۰۱۵ پیشنهادی در انتهای کتاب مطرح کرده و اصلاحاتی که در کتاب انجام داده است، از اهمیت بسزایی برخوردارند. سازوکار حقیقی در مورد شواهد موجود برای هر ادعا به خوبی در این کتاب گردآوری شده است. گفتار نهایی این کتاب در فهم تصویر کلی آن نقش مهمی دارد.»

باطل کردن جادو: واقعیت و افسانه‌های هولوکاست، نوشته نیکولاس کولراستورم

دکتر کولراستورم، متخصص تاریخ‌نگاری علم، مسائل هولوکاست را از دیدگاه علمی و اجتماعی برای عموم خوانندگان توضیح داده است. این کتاب ۲۲۰ صفحه دارد و از زمان انتشار خود پرفروش‌ترین عنوان ما بوده است. یکی از خریداران این کتاب به نام جوردانو برونو^{۱۶۰} نظر خود را چنین عنوان می‌کند:

«گمان شکن. کتابی است آگاهی بخش و جذاب، مخصوصاً این نقطه نظرش که هولوکاست به دین مقدسی تبدیل شده که علم هم توان مقابله با آن را ندارد. هر کسی جرأت انتقاد از هولوکاست را به خود بدهد، یا توضیح دهد که برخی روایت‌های آن امکان واقعیت فیزیکی ندارد، به سرعت مرتد و کژاندیش خوانده می‌شود. خواندن آن حتماً توصیه می‌شود!»

گفتارهایی درباره هولوکاست: بررسی تقابلی مسائل بحث‌برانگیز

این کتاب ۵۱۰ صفحه ای را از نظر جامع بودن در موضوع خود حکم دانشنامه‌ای را دارد و در عین حال کتابی جذاب و گیراست. ساختار این کتاب حالت مناظره‌ای دارد و شما را مستقیماً به بحثی که نویسنده در آن شرکت جسته، رهنمون می‌سازد. ویرایش جدید آن در ژوئیه ۲۰۱۷ به چاپ رسیده و موارد جدید به آن افزوده‌اند. می‌توانید نسخه الکترونیک آن را (PDF یا kindle) از نشانی www.Holocausthandbooks.com رایگان دریافت کنید. کاربری به نام «کانال تاریخ هولوکاست»^{۱۶۱} که کتاب را مستقیماً از تارنمای ما خریداری کرده است، درباره این کتاب می‌گوید: «کتابی ممتاز است و بی‌شک یکی از بهترین رویکردها را در قبال بحث هولوکاست دارد. رودولف در تمام کتاب مشی معتدل و خردمندی خود را حفظ کرده، مجموعه اطلاعات کاملی را به دست داده است. استفاده از سبک مناظره‌ای باعث امکان پاسخ‌دهی به پرسش‌هایی شده که برای خواننده مطرح است. اگر به موضوع هولوکاست علاقه دارید حتماً این کتاب را بخوانید.»

مجموعه کتابهای راهنمای هولوکاست

اگر به کنکاش عمیق‌تری در موضوع علاقمندید، به شما توصیه می‌کنیم با مجموعه فاخر کتابهای ما به نام «کتابهای راهنمای هولوکاست» آشنا شوید. این کتابها شامل پژوهش‌های بسیاری در مورد مسائل تخصصی می‌باشند. بیشتر این کتابهای به رایگان از Holocausthandbooks.com قابل دریافت هستند.

نشریات

اگر در موضوع خاصی به مطالعه مقالات علاقه دارید، این نشریات ادواری بازنگران را به شما توصیه می‌نماییم:

تاریخ دردسر ساز (Inconvenient History) (از سال ۲۰۰۹ تا کنون): www.InconvenientHistory.com

بازنگر (The Revisionist) (۲۰۰۵-۱۹۹۹، پس از دستگیری اینجانب در سال ۲۰۰۵ متوقف شد): goo.gl/1VzGXh

مجله بررسی تاریخی (The Journal of Historical Review) (۲۰۰۲-۱۹۸۰، غیر فعال): goo.gl/SxL1Zs

فصلنامه تاریخ‌نگاری آزاد (Vierteljahresheft für freie Geschichtsforschung) (به زبان آلمانی، ۱۹۹۷-۲۰۰۶، غیر

فعال): www.vho.org/VffG

همچنین می‌توانید برای خرید نسخه‌های چاپی این آثار به تارنمای shop.codoh.com مراجعه فرمائید.

Lublin^۱

Nuremberg International Military Tribunal^۲

Zdzisław Łukasziewicz^۳

Czesław Rajca^۴

Tomasz Kranz^۵

واژه انگلیسی revisionism را از واژه لاتین revidere به معنی «دوباره دیدن» گرفته اند.

Sir Karl Popper^۶

Karl Popper, *The Logic of Scientific Discovery*, Hutchinson & Co., London 1968, p. 280^۸

Norman G. Finkelstein^۹

The Holocaust Industry (goo.gl/wmq2ep)^{۱۰}

Raul Hilberg^{۱۱}

در مصاحبه ای با روزنامه *Berliner Zeitung* برلین در چهارم سپتامبر ۲۰۰۰ (goo.gl/BMhmtc) همچنین در نامه ای خصوصی: کتاب

«غولی با پاهای گلی» (*The Giant with Feet of Clay*) ویراست دوم، انتشارات Uckfield، چاپ ۲۰۱۵، ص ۱۲۶

Slobodan Milosevic^{۱۲}

Kosovo^{۱۴}

Defamation^{۱۵}

Yoav Shamir^{۱۶}

<https://archive.org/details/Defamation>; دقیقه ۱:۱۵:۴۶^{۱۷}

Gilad Atzmon^{۱۸}

goo.gl/CHt6mi^{۱۹}

Viktor R. Knirsch^{۲۰}

Kahlenbergdorf^{۲۱}

در نامه ای به یکی از بازنگران به نام گرد هونسیک (Gerd Honsik) در *Freispruch für Hitler?*, Burgenländischer Kulturverband, Vienna 1988, p. 7 (goo.gl/uuVSK6)^{۲۲}

Shoah^{۲۳}

Jehovah's Witnesses: فرقه ای مسیحی که در قرن نوزدهم میلادی تأسیس شد. این فرقه اعتقادی به آتش جهنم، جاودانگی روح و تثلیث ندارد

م.^{۲۴}

goo.gl/9XMpfN^{۲۵}

Raul Hilberg^{۲۶}

مقاله «دیدگاهی درباره هولوکاست» (The Holocaust in Perspective) نوشته George De Wan، روزنامه *Newsday*، 23 فوریه ۱۹۸۳،

صفحه ۲^{۲۷}

برای اطلاعات بیشتر به مجموعه کتابهای راهنمای هولوکاست در تارنمای www.HolocaustHandbooks.com مراجعه نمائید: در مورد آشویتس (جلدهای ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۰، ۲۲) اشتوتتهوف (۴)، مایدانک (۵)، تربلینکا (۸)، بلزک (۹)، سوبیبور (۱۹)، خلمنو (۲۳)، داخائو، ماوتهاوزن، نوینگامه، راونسبروک، زاخسن هاوزن (۲۵)

ر.ک. به جلد ۳۹ کتابهای راهنمای هولوکاست^{۲۹}

gas van^{۳۰}

ر.ک. به جلد ۲۶ کتابهای راهنمای هولوکاست^{۳۱}

ر.ک. به جلد های ۲۴ و ۴۰ کتابهای راهنمای هولوکاست در مورد آشویتس^{۳۲}

ر.ک. به جلد ۱۵ راهنمای هولوکاست بخش ۴.۲، جلد های ۳۰ و ۳۷-۳۵، همچنین نوشته کوهلر در جلد ۱ ص ۱۳۱-۸۵؛ بررسی انتقادی شهادت شهود در جای جای این مجموعه وجود دارد.

ن.ک. به جلد ۷ راهنمای هولوکاست^{۳۴}

مقاله رودلف در جلد ۱ راهنمای هولوکاست، ص ۲۱۳-۱۸۱^{۳۵}

ن.ک. جلد ۲۹ راهنمای هولوکاست^{۳۶}

ن.ک. به مستندات ارائه شده در جلد ۶ راهنمای هولوکاست^{۳۷}

مقاله «کشتار جمعی» (Mass Murder) نوشته Franciszek Piper، جلد سوم کتاب آشویتس ۱۹۴۵-۱۹۴۰: مسائل اصلی تاریخ اردوگاه (

Auschwitz 1940-1945: Central Issues in the History of the Camp) موزه دولتی Auschwitz-Birkenau، آشویتس، سال ۲۰۰۰

Carlo Mattogno^{۳۹}

جلد های ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۰-۲۲، ۲۴، ۳۳ راهنمای هولوکاست^{۴۰}

Aktion Reinhardt^{۴۱}

Belzec^{۴۲}

Chelmno^{۴۳}

Sobibor^{۴۴}

Treblinka^{۴۵}

مخصوصاً کتابهای «بلزک، سوبیبور، تربلینکا: عملیات راینهارد در اردوگاه های مرگ» (Betžec. Sobibór, Treblinka: The Operation)^{۴۶}

نوشته Arad, Yitzhak، انتشارات دانشگاه ایندیانا، بلومینگتون-ایندیاناپولیس، ۱۹۸۷؛ «اردوگاه مرگ تربلینکا» (Reinhard Death Camps)^{۴۷}، با ویراستاری Donat, Alexander، کتابخانه هولوکاست، نیویورک، ۱۹۷۹؛ «سوبیبور: تاریخچه یکی از اردوگاه های مرگ نازی ها» (The Death Camp Treblinka)^{۴۸}

نوشته Schelvis, Jules، انتشاراک برگ، آکسفورد، ۲۰۰۷

ن.ک. جلد های ۸، ۹، ۲۳، ۲۸ راهنمای هولوکاست^{۴۹}

پژوهش هایی در مورد درستی شهادت برخی از شهود با جزئیات کامل در جلد های ۳۰ و ۳۷-۳۵ راهنمای هولوکاست آمده است.

Sinti and Roma^{۴۹}

مثلا ن.ک. به کتاب «آزار کولیها به دست نازی ها» (The Nazi Persecution of the Gypsies) نوشته Guenter Lewy یا مقاله «اعتقاد به

دراکولا از صمیم قلب» (A Sincere Belief in Dracula) نوشته Anna Tijsseling (goo.gl/bs2CRK)^{۵۰}

Majdanek^{۵۱}

قطعنامه نخست در ۲۲ دی ماه ۱۳۸۳ (goo.gl/YpEyqh)، دومی در ۶ بهمن ماه ۱۳۸۵ (goo.gl/rui8ew)، و سومی در ۸ بهمن ۱۳۸۷)^{۵۲}

goo.gl/MpRMbb

Galileo Galilei^{۵۳}

Giordano Bruno^{۵۴}

Auschwitz: Plain Facts^{۵۵}

Jean-Claude Pressac^{۵۶}

Auschwitz Lies: Legends, Lies, and Prejudices on the Holocaust^{۵۷}

Inside the Gas Chambers: The Extermination of Mainstream Holocaust Historiography^{۵۸}

The Real Case for Auschwitz: Robert van Pelt's Evidence from the Irving Trial Critically Reviewed^{۵۹}

Bungled: "Denying the Holocaust." How Deborah Lipstadt Botched Her Attempt to Demonstrate the Growing^{۶۰}

Assault on Truth and Memory

Bungled: "Debunking Holocaust Denial Theories." How James and Lance Morcan Botched Their Attempt to^{۶۱}

Affirm the Historicity of the Nazi Genocide

Bergen-Belsen^{۶۲}

برای اطلاعات بیشتر، بخش اول مستند «کنکاش در هولوکاست» (Probing the Holocaust) را در نشانی (goo.gl/rVAAuc) به انضمام

زیرنویس آن مشاهده نمایید.

Buchenwald^{۶۴}

Dachau^{۶۵}

Majdanek^{۶۶}

Chelmno^{۶۷}

Sobibor^{۶۸}

Belzec^{۶۹}

Treblinka^{۷۰}

Auschwitz^{۷۱}

هاینریش هیملر (Heinrich Himmler) فرمانده SS و یکی از با نفوذترین اعضای حزب نازی -م.

Norbert Frei^{۷۳}

goo.gl/pTsqHY، ص ۴۰۰^{۷۴}

علاوه بر مستند (Probing the Holocaust) که پیشتر در پاورقی ۶۳ گفته شد، ن.ک. نمودار مندرج در جلد ۱ راهنمای هولوکاست، ص ۳۰۹-^{۷۵}

۲۳۸؛ همچنین مقاله Weber در نشانی goo.gl/458eBo

GULag^{۷۶}

"Cruel Britannia" by Ian Cobain؛ همچنین ن.ک. به چند مقاله دیگر از کوباین (goo.gl/pnaCus)، (goo.gl/4dFJUF)،)^{۷۷}

goo.gl/5acDjA

Rudolf Höss^{۷۸}

ن.ک. به جلد ۳۵ راهنمای هولوکاست^{۷۹}

Holy Inquisition^{۸۰}

ن.ک. به مقاله Köhler در جلد ۱ راهنمای هولوکاست، ص ۱۳۱-۸۵^{۸۱}

Nation of perpetrators^{۸۲}

goo.gl/wmq2ep^{۸۳}

goo.gl/boSmaZ^{۸۴}

<http://d e.wikipedia.org/wiki/Tourismus>^{۸۵}

^{۸۶} اصل «شخصی بودن مجازات» در ماده ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) آمده است؛ بر اساس آن، هر کس تنها در قبال اعمال خویش مسئول است و هیچ کس را نمی توان در قبال اعمال دیگری مسئول دانست -م.

^{۸۷} goo.gl/tEBaFd

^{۸۸} ن.ک. کتابهای «جنایت و بخشش» (Crimes and Mercies) و «بقیه شکست ها» (Other Losses) نوشته نوشته جیمز باک (James

(Bacque

^{۸۹} goo.gl/Yng7GA

^{۹۰} goo.gl/3Q98Z7

^{۹۱} Josef G. Burg

^{۹۲} Roger Guy Dommergue

^{۹۳} David Cole

^{۹۴} Joel Hayward

^{۹۵} Gerard Menuhin

^{۹۶} Paul Eisen

^{۹۷} Henry Herskovitz

^{۹۸} Michael A. Hoffman

^{۹۹} Robert Countess

^{۱۰۰} Ibrahim Alloush

^{۱۰۱} Ahmed Rami

^{۱۰۲} Roger Garaudy

^{۱۰۳} Germar Rudolf

^{۱۰۴} Bradley Smith

^{۱۰۵} Robert Faurisson

^{۱۰۶} Paul Rassinier

^{۱۰۷} Willy Wallwey

^{۱۰۸} Wilhelm Stäglich

^{۱۰۹} Douglas Collins

^{۱۱۰} Robert Faurisson

^{۱۱۱} Arthur R. Butz

^{۱۱۲} Thomas Dalton

^{۱۱۳} Costas Zaverdinos

^{۱۱۴} Herbert Tiedemann

^{۱۱۵} Walter Lüftl

^{۱۱۶} Germar Rudolf

^{۱۱۷} ArnulfNeumaier

^{۱۱۸} Friedrich Berg

^{۱۱۹} Mark Weber

^{۱۲۰} Carlo Mattogno

^{۱۲۱} Jean Plantin

^{۱۲۲} Jürgen Graf

^{۱۲۳} Pierre Guillaume

^{۱۲۴} Serge Thion

^{۱۲۵} Andrew Allen

^{۱۲۶} David Cole

^{۱۲۷} Bradley Smith

^{۱۲۸} Richard Widmann

^{۱۲۹} UdoWalendy

^{۱۳۰} Ernst Zündel

^{۱۳۱} Vincent Reynouard

^{۱۳۲} Bradley Smith

^{۱۳۳} Fred Leuchter

^{۱۳۴} Arthur Vogt

- Enrique Aynat ^{۱۳۵}
Ibrahim Alloush ^{۱۳۶}
Ahmed Rami ^{۱۳۷}
^{۱۳۸} لطفاً به کتابخانه CODOH به نشانی www.codoh.com/library/authors مراجعه نموده و با دیدن بخش معرفی هر کس، از دیدگاه‌های وی آگاه شوید.
- ^{۱۳۹} جلد ۲ راهنمای هولوکاست، ص 41f
Leopold Ranke ^{۱۴۰}
^{۱۴۱} Strumabteilung یا «گروه طوفان» شاخه شبه نظامی اولیه حزب نازی بود که نقش مهمی در به قدرت رسیدن هیتلر داشت. فرماندهان این گروه بعدها در واقعه موسوم به «شب چاقوهای بلند» (Nacht der langen Messer) در تاریخ ۳۰ ژوئن تا ۲ ژوئیه ۱۹۳۴ به دستور هیتلر به قتل رسیدند — م.
- ^{۱۴۲} برای شرحی کامل از حمله‌های خشونت آمیز علیه بازنگران ن.ک. جلد ۱۵ راهنمای هولوکاست، فصل ۵,۲ «خشونت» ص ۴۹۷-۵۰۱
Kristallnacht (Night of Broken Glass) ^{۱۴۳}
Reichsmark ^{۱۴۴}
goo.gl/8Tpbic ^{۱۴۵}
The Punishability of the Auschwitz Lie ^{۱۴۶}
Thomas Wandres, Die Strafbarkeit des Auschwitz-Leugners, Duncker&Humblot, Berlin 2000 ^{۱۴۷}
Henry David Thoreau ^{۱۴۸}
Luther ^{۱۴۹}
Copernicus ^{۱۵۰}
Franklin ^{۱۵۱}
Washington ^{۱۵۲}
Mahatma Gandhi ^{۱۵۳}
^{۱۵۴} ?Holocaust, Hate Speech & Were the Germans So Stupid
Anthony Lawson ^{۱۵۵}
Nordhausen ^{۱۵۶}
Thomas Dalton, The Holocaust: A Beginner's Guide ^{۱۵۷}
E.J. Peterson ^{۱۵۸}
patito ^{۱۵۹}
Giordano Bruno ^{۱۶۰}
HolocaustHistory channel ^{۱۶۱}